

پول، اعتبار و بحران

بو خلاف بحران ۱۹۲۹ که ناگهان توسعه یافت و منجر به سقوط بیوهمانه و فوری تولید گردید، بحران فعلی به آهستگی توسعه میابد و در حقیقت حدود یک دهه با ما بوده است. کمونیستها برای بنا نهادن چشم انداز منسجمی جهت کارشان و همچنین اثبات اینکه این آهسته شدن با سونوشت مهلک بحران ناسازگار نیست — باید دینامیسم جدیداً کند شده سرمایه داری را توضیح داده و پیش بینی کنند. مقاله زیر قدمی از جانب CWO درجهت این وظیفه اساسی میباشد.

باشد، پول نیست :

"پول فقط کالاهایی را به گوتش درمی آورد که قبلاً بطور ایده آل تبدیل به پول شده باشند، نه فقط در سو افاده، بلکه بصورت یک مفهوم اجتماعی". (گووندریس ص ۱۸۷)

مسئله این است که این مفهوم چگونه بوجود می آید؟ در جامعه بدوى، محدودیت تقسیم کار و تولید برای نیازهای مستقیم، جایی برای پول باقی نمی گذاشت. زنان قبایل نخ های تابیده شده را به مردان بافته فروختند. حتی وقتی مبادله بصورت پراکنده با قبایل همسایه صورت میگرفت جنبه معامله پایاپایی داشت، مثلاً فلانقدر نمک در ازای فلاقدار آهن. در اینجا واسطه مبادله وجود ندارد (هرچند واحد حساب کردن وقت کار، وجود دارد)، و پول هم درکار نیست. برخی قبایل حتی اشیاء را بعنوان ذخیره ارزش جمع اوری میکردند که بخاطر کسب حیثیت و مقام توزیع شده بودند: اینجا هم مبادله کالا صورت نمی کیرد و این اشیاء پول محسوب نمیشوند. مبادله آن چنان بخش کوچکی از فعالیتهای این قبایل را تشکیل میداد که اختصاص وقت کار برای تولید یک شی مخصوص — پول — که مبادله را آسان کند، حمایت اقتصادی بود.

تقسیم کار کسرده تر و تولید کالایی منظم نیاز به وسائل مبادله دارد. معامله پایاپایی دارای محدودیت های شدیدی برای مبادله کسرده کالا میباشد. اگر کسی بخواهد شی مشخص را مبادله کند، "خریدار" آینده ممکن است شیئی را که "فروشنده" در عرض میخواهد بدست آورد، ولی در اختیار نداشته باشد. این مسئله در مبادله اتفاقی اهمیتی ندارد، همراه با رشد حرفه های تخصصی، پیشه وران برای ادامه زندگی باید از محصولاتشان جدا شوند. در ابتدا "کالای پولی" به همین منظور مورد استفاده قرار گرفت، مثلاً قطعات نمک، کاربرد پول، مجزای از سیستم تهاتری، در همین دوره آغاز شد. "کالای پولی" هم وسیله مبادله بود و هم واحد حساب کردن، و تا حدودی هم ذخیره ارزش (اگرچه بعضی اشکال "کالای پولی" بطور ناقص چنین عملکردی داشتند، از جمله صدف که عمدتاً جنبه پول قراردادی داشت).

پول بعنوان ذخیره ارزش بطور واقعی ضمن توسعه پول فلزی ظهور میکند و با ضرب سکه های فلزی به اوج خود میرسد. این دوره تجلی رشد ثروت جامعه است که امکان اختصاص دادن کار اجتماعی برای تولید پول را

از آغاز بدبهی بود که مضرات جامعه بورژوازی بوسیله تغییر شکل دادن بانکها و یا بیان گذاشتن "سیستم پولی" معقول علاج پذیر نیست

(مارکس، گووندریس)

بحaran سرمایه داری پدیده های کنارکنی را پیش می آورد: سر ریز تولید، کسری تولید (تولید زیر ظرفیت)، بحران پولی، مبارزه طبقاتی و نوسانات قیمت کالا. هر تحلیل علمی باید نشان دهد که اینها از تنقضات درونی تولید سرمایه داری ناشی میشوند. مارکس سعی زیاد کرد که نشان دهد علت مشکلات سرمایه داری ناشی از تنزل تولید کشاورزی، آنطور که ریکاردو فکر میکرد، نیست. همچنین با خاطر تاثیرات مبارزه طبقاتی هم نمی باشد، آنطور که بورژوازی و نویسندگان خلقی (پوپولیست) ادعا میکردند

حتی سرریز تولید گالا هم علت مشکلات سرمایه داری را تشکیل نمیدهد، آنطور که هواداران سیسیوندی و مالتوس ادعا میکردند. همچنین مارکس نشان داد که مدافعان از بین بردن بحران از طریق رفرمهای سیستم پولی، نظری پرودون، به جنگ آسیاهای بادی میرفتند.

در هر مبارزه طبقاتی و بحران، این مبارزات در شرایط تاریخی تغییر یافته، علیه مدعیان جدید، دوباره باید صورت کیرد. CWO قبلاً چنین وظیفه ای را در مرور هواداران سرریز تولید (۱۱) انجام داده بود (و در آینده توجه خود را معطوف به مبارزه طبقاتی و نظرات کوهربار نوریکاردیست ها خواهد کرد). ما در اینجا سعی میکنیم نشان دهیم که چرا بحران "پولی" فقط معطلات تولید سرمایه داری را، که خود معلول تنزل نرخ سود است، منعکس میکند و معطلات فوق بوسیله تغییراتی در نظام پولی حل شدنی نیست.

پول

در نظر اول عجیب بنظر میرسد که قطعات کاغذ یا فلز که دارای هیچگونه ارزش مصرف خاصی نیستند، صاحبان خود را قادر به دستیابی به وسائل تجدید تولید فیزیکی (غذا، پوشال و مسکن) میکنند. این مقبولیت پول ناشی از نیازهای مبادله کالا براساس تقسیم کالا میباشد. مارکس سه خصوصیت اصلی برای پول می آورد: وسیله مبادله، واحد اندازه

گردی ارزش و ذخیره ارزش . هر محصول مادی مشخص که همه این سه خاصیت را داشته باشد پول است . هر محصولی که فاقد این خصوصیات

میدهد و بیانگر رشد تقسیم کار و دوقطبی شدن جامعه و ایجاد طبقات است . همراه با توسعه کشاورزی و ایجاد شهرها در چین و خاور نزدیک شمش های فلزی (مثل آهن) بعنوان پولهای اولیه بکار رفتنند . باوجود این علیرغم دارا بودن سه خصوصیت اصلی ، این عدتا برای هزینه های خارجی دولت استفاده میشد . در سطح پایین جامعه کمتر مصرف میشد . در این جوامع استبدادی ، شمش های فاقد مهر ضمن هر معامله باید وزن میشنند . ولی با توسعه شهر - دولتهاي یونان و آسياني صغير که حیاتشان وابسته به داد و ستد محصولات کشاورزان و پیشه وران خرد پا بود ، تغییر کيفي در اين روند بوجود آمد ، لازم بود که پول بشکل راحت وقابل حمل و نقل و در جنس هاي مختلف وجود داشته باشد . استفاده از فلزاتي مانند طلا ، نقره و مس (در سطح كمتر) ، بخاطر اندازه کوچك و ديريانى شان ضروري کشت . حمايت دولت " وثيقه " ارزش پول بود (در غير اين صورت توزين پول در هر معامله دست و پاکير میشد) . در ازاي دريافت هزینه حق ضرب ، معمولا سر پادشاه روي سكه حک میشد . منشاء پول سكه اي را میتوان بطور دقیق مشخص کرد :

" تاریخ پیدایش پول واقعی انتهای قون هفتمن و ابتدای قون ششم پیش از مسیح میباشد ، ابتدا در شهرهای یونانی آسیای صغیر ، سپس در یونان ، که سکه نقره ضرب شد ، و در بیدیه که اوین الکتروم (آیاری از نقره و طلا) ، سپس در قلمرو پادشاهی کرزوں سکه طلا زده شد . "

(پير و ديلار ، تاریخ طلا و پول ، ص ۲۷)
ولی پول فقط وسیله گردش نیست ، بلکه خود کالا محسوب میشود . در جامعه ای که از درون کشوریم اولیه ظهور میکرد ، کالاهای براساس میانگین وقت کار اجتماعی که برای تولیدشان لازم بود معامله میشنند : درمثال معروف آدام اسمیت ، اگر شکار یک آهو معادل شکار دو سگ آمی زمان لازم داشته باشد ، این دو مستقیماً قابل مبادله هستند . مزبت استفاده از پول این است که شکارچی آهو میتواند آهو را با یک سک آمی و سکه مبادله کند و باسکه ها میتواند طرف از کوزه گر بخرد ، و یا فقط آهور را باسکه مبادله کند و سکه ها را بعنوان ذخیره ارزش برای خریدهای آینده نگهدارد . ارزش کالاهای انگلیسی کرانهای به هیچ وجه خصوصیت مرموزی ندارد و مثل سایر کالاهای از روی زمان کار لازم برای تولیدش تعیین میشود . بنابراین اگر شکار آهو بطور متوسط دو روز وقت بگیرد ، شکار سک آمی یک روز ، و استخراج و سکه زدن یک انس طلا یک روز ، در آن صورت :

۱ آهو = ۲ انس طلا = ۲ سگ آمی

در جوامع باستانی (یونان ، روم) پول دارای نقش فرعی در گردش بود . مالکیتهای بزرگ در کشاورزی خودکفا بودند و در عین حال عده درآمد دولتها بصورت جنسی ، مثل گندم ، فلاترات ، سایر میوه های سخت فتوالیسم در اروپا ، پس از اضمحلال دنیای قدیم ، این مسئله صحت بیشتری دارد . در آن موقع پول مجاز ناپذید شد ، طلا و نقره عدتا به شکل پولی نبودند و بعنوان تزئینات کلیساها و بشقايهای اعيان بکار میرفتند (برخلاف رسوم اینکا) .

با تجدید رونق تجارت و صنعت در سالهای ۱۱۰۰ ، پول فلزی هم مجددا ظاهر شد . در سالهای ۱۴۰۰ این مسئله باعث کسریش استخراج نقره در اروپا (که طلا ندارد) کردید . بازدهی وسیع نقره ، همراه با معرفی شیوه های جدید (استخراج جیوه ای) ، منتهی به تنزل سریع بهای نقره در مقابل طلا شد . در نتیجه مقداری طلا از کنجینه های خصوصی بطرف بازار

عنوان مثال کشف طلا توسط کلمبوس در کارائیب) . باظهور مانوفاکتورها و سپس سرمایه داری صنعتی ، پایه واقعی ثروت ، یعنی تولید ، بوسیله نایاندگانی از قبیل اسمیت و ریکاردو ، که نوک حمله خود را بیشتر روی پیشینیان مرکانتیلیست خود متراکم کرده بودند ، توضیح و تفسیر شد . آنها میدیدند که پول کالایی است مثل سایر کالاهای هرگونه جریان شمش های طلا بداخل یک کشور ، که با افزایش بازدهی کالاهای همراه نباشد ، فقط منجر به بالا رفتن عمومی قیمت ها میشود . بعلاوه ، ریکاردو دریافت که چون تولید طلا در دوره های طولانی غیر قابل پیش بینی است ، نوسانات کالا را ، که از این موضوع ناشی شده باشند ، میتوان حل کرد : از طریق نگهداری طلا بوسیله یک بانک مرکزی که مطابق نیازهای گردش کالا ، پول کاغذی (قابل تبدیل به طلا) چاپ کند . وی بحث میکند که :

" پول رایج زمانی در کامل ترین حالت خود است که تمامی بصورت پول کاغذی ، که دارای ارزشی برابر با طلایی که ادعای نایاندگی آنرا دارد باشد " (فواین ، ص ۳۸۱)

توسعه پول کاغذی به دوشکل صورت میگیرد : اوراق بانکی و استناد مبادله . در قرن نوزدهم ضرورت وسائل بازگشت پذیر پرداخت ، منجر به استفاده وسیع از استناد مبادله شد . این استناد نتش پول در گردش را بعده کرفتند و در صرافی ها خرید و فروش میشنند . بانکها از استناد مبادله عنوان ذخایر کوتاه مدت خود استفاده میکردند و نتیجتا در این دوره این استناد یک شکل واقعی از پول بودند که بهیچوجه پشتونه طلا نداشت . نظریه پیشنهادی روزا لوکزامبورگ مبنی براینکه گردش کالا انجام پذیرد ، همه کالاهای یا باید تبدیل به اوراق بانکی با پشتونه طلا گردند و یا تبدیل به خود طلا (۲) ، حتی در قرن نوزدهم بی اعتبار بود . معاملات عظیم بین المللی که منجر به انشا سرمایه شدند ، بدون مراجعه به طلا و یا حتی اوراق بانکی انجام پذیرفتند . مارکس مثال درخشنایی از ساختمان راه آهن امریکا میدهد :

" یک بخش از سرمایه پولی انشا شده که قرض داده شود ، در واقع فقط بیانی از سرمایه صنعتی است ، عنوان مثال ، وقتی که انگلیس در ۱۸۵۲ ، هشتاد میلیون پیوه در راه آهن امریکا و سایر شبکهای اقتصادی سرمایه گذاری کرد ، این سرمایه گذاری تقریباً بطور کامل با صادرات کالاهای انگلیسی معامله شد که امریکایی ها مجبور نبودند پولی بابت آن پرداخت کنند . صادر کنندگان انگلیسی برای این کالاهای در امریکا استناد مبادله میکشیدند ، سهامداران انگلیسی این استناد را میخریدند و این استناد جمیت پرداخت حق اشتراک سهام به امریکا فرستاده می شدند . " (مارکس ، کاپیتال ، جلد ۳ ، ص ۴۷۸)

اوراق بانکی عده ترین شکل تکاملی پول ، بعد از دوره کرزوں ، بودند . نخست بانکها رسید کاغذی قابل پرداخت به واریزکننده صادر میکردند و براساس این رسید هر زمان که وی تقاضا میکرد میتوانست طلای واریز شده را دریافت کند . ولی بتدریج اوراق رسمی بانکی تهیه شد که بجای رسید ، نقش پول را ایفا میکردند و شروع به گردش کردند . این اوراق در پرداخت قروض پذیرفته شدند (وسیله مبادله) ، واحد حساب بودند (مستقیماً براساس طلا) و زمانیکه اطمینان خاطر وجود داشت بعنوان ذخیره ارزش بکار میرفتند . این جنبه در سال ۱۸۱۱ که اوراق بانکی پول رایج قانونی شدند ، تقویت گردید . پیش از آن پرداخت قرض بشکل طلا یا نقره تقاضا میشد .

با وجود این ، اگر چه اوراق بانکی اولیه قابل تبدیل به طلا بودند ، ولی باوضوح فاقد ارزش کالائی بودند. از همان اول ارزش اوزاق بانکی هیچ رابطه ای بین ایران و انگلیس) در داخل کشور هم پول عمده وابسته به دولت است . سکه و کاغذ سی ارزش در گردش هستند ، ولی هردو فعلاً تابع چک بانکی هستند که در ملت های پیشرفت سرمایه داری جوایکوی ۸۰ درصد ارزش‌های معاملاتی است . یعنی ، " پول ثبت شده " مسئولیت عمدۀ معاملات را هم در مناطق سرمایه داری دولتی و هم در " اقتصاد مخلوط " بعهده دارد . پول کاغذی زمانیکه نقش خود را بعنوان ذخیره ارزش از دست بددهد ، میتواند نفی شود . همچنین میتواند از محدود موجودی پول بصورت طلا خارج شود و نتیجتاً باعث تجدید ظهور بحران بشکل جدیدی شود – کاهش بهای ارز .

اعتبار

اعتبار ، حتی در دنیای باستان ، وسیله قدرتمندی برای تشديد بردگی تولید کنندگان خرده پا بود . ولی اعتبار به این صورت به معنی بانکداری و یا سرمایه مالی نیست : پول جدیدی بوجود نمی آید ، فقط سکه های موجود بشکل متفاوتی بکار برده میشوند . نرخهای بالای بهره علت و معلول غفلت های مکرر بودند . اعتبارات به مثابه رباخواری ، یعنی نرخهای اجحاف آمیز بهره ، از ابتدای تولد جامعه طبقاتی تا ظهور سرمایه داری دارای شکل مسلط بودند . از زمانهای قدیم نزول خواری محکوم بود ، بعنوان مثال توسط ارسطو ، و در اروپای قرون وسطی اعتبارات عموماً محدود به بیهودیان بود . سرمایه رباخواران بشدت محافظه کار است و اساساً تولید کنندگان خرد را به فلاکت عمیق تری میکشاند و پایه گسترش نیروهای مولده نیست .

بموازات رباخواری ، شکل دیگری از اعتبارات نیز توسعه پیدا کرد . بازگنان ، طبیعتاً ، زمانی که می خواستند پول خود را پس انداز کنند ، به طلا و نقره سازان رومی آوردند . در مقابل ، رسیدهایی دریافت میکردند و مبالغ جزئی بابت هزینه میپرداختند . منشاً اعتبارات بانکی و پول کاغذی از همین جاست . زرگر بزودی دریافت که در هر محدوده زمانی فقط مقدار کمی طلا از مخزن خارج میشود و وی بقیه را در ازای بهره میتوانست قرض بدهد . در واقع اوراق پس انداز بین مشتریان مورد اعتماد ، بعنوان وسیله پرداخت ، بکارش درآمد . این اوراق بدون توصل به طلای واقعی دست بدست می شدند . با مرکز کردن پولهای پراکنده در چند مرکز ، و افزایش موجودی پول ، نرخ بهره ناچاراً پایین آمد .

" فربادهای خشونت آمیز علیه رباخواری ، مطالبه تحت انتقام درآوردن سرمایه نزولخوار توسط سرمایه صنعتی ، در واقع منادی ... سیستم بانکداری مدرن است که از یکطرف از طریق تموکز تمام ذخایر پولی بی مصرف و بجهایان انداختن آنها در بازار پول ، سرمایه نزول خواران را از چنگشان بیرون میکشد ، و از طرف دیگر با ایجاد پول کاغذی ، امتیاز انحصاری فلزات گوانبها را محدود می کند . "

(کاپیتان ، جلد ۳ ص ۶۰۳)

مارکس بدینکونه شرایط انگلیس در قرن ۱۷ را تعریف میکند . اولین بانک " واقعی " بانک انگلیس بود که توسط یک کنسرسیون بازگنان در ۱۶۹۴ بنیانگذاری شد . آنها ۱۲۰۰۰۰ لیره به پادشاه قرض دادند و در عرض اوراق سهام صادر کردند . در ۱۸۱۲ اوراق بانک پول قانونی شده ، امتیاز انحصاری انتشار اسکناس (به استثناء اسکاتلنده) را بدست آورد .

قانون اصلی بانکداری این است که هر دفعه ، به ازای هر لیره پس انداز ۱۰ لیره قرض با بهره داده میشود . بخاطر همین احتمال کاهش ارزش از طریق چاپ بیش از حد پول کاغذی وجود دارد ، و در قرن نوزدهم اکثر

روان شد (رفرماسیون اصلی ترین مثال این دوره است) . ولی این کافی نبود و جستجو برای طلا آغاز شد . پرتوگالی ها دماغه را بخاطر طلا و ادویه دور زدند و یکی از دلایل اصلی سفرهای اکتشافی ایپریها جستجوی طلا بود با هزینه تولیدشان نداشت . اوراق بانکی بول " قراردادی " یا امامتی هستند ، یعنی پول باضمان اجرایی قانون . اما پول کاغذی را در این دوره ، نه بخاطر ارزش ذاتی آن ، بلکه بعنوان علامت مشخصه مالکیت فلاققدر طلا ، باید در نظر گرفت (به همان ترتیب که عمل فروش نشانده‌نده مالکیت فلانقدر کالا بود) . این علامت مشخصه بنویه خود ، صاحب فلانقدر کار اجتماعی (معادل هزینه تولید طلا) بود . قرن نوزدهم شاهد قبول تدریجی استاندارد طلا بود . انگلیس از سال ۱۸۱۵ تماماً از این استاندارد پیروی میکرد ، در حالیکه سایر کشورهای صنعتی از سال ۱۸۷۰ آنرا قبول کردند . در این دوره ، طلا (و همچنین پول رایج قدرت مسلط سرمایه داری ، انگلیس ، که پوندش بخوبی طلا بود) اصلی ترین وسیله تجارت بین المللی بود . پول کاغذی رایج ، که توسط بانک مرکزی هر دولتی صادر میشد ، قابل تبدیل به طلا بود :

" ۱۹۰۰ – ۱۸۲۰ دوره استحکام سراسری نسبت بین پول رایج داخلی و پول فلزی بود . اوراق بانکی ... در هو لحظه قابل تبدیل به طلا بودند " (دلار ، همانجا ص ۳۲۲)

هزمنام با ورود طلا از طریق اضافه موازن پرداخت های خارجی ، چاپ اوراق بانکی نیز افزایش یافت و برخلاف این موقعیت عمل کرد . نرخهای مبادلات بین المللی برمبنای مقدار طلای پشتوانه پولهای رایج ملی ثابت بود . در طول جنگ ۱۹۱۴ – ۱۹۱۸ استاندارد طلا جای خود را به انتشار پول کاغذی داد که میتوانست هزینه های جنگ را تامین کند ولی بعداً اکثر کشورها تلاش کردند که استاندارد طلا را حفظ کنند و نتیجتاً تا سال ۱۹۲۱ دوام آورد . اگر چه در آستانه بحران ۱۹۲۹ هنگامیکه دولتها در رقابت برای تنزل ارزها از هم سبقت کرفته بودند ، استاندارد طلا هم بخاک سپرده شد ، نرخهای مبادله دیگر براساس مقدار طلای موجود تعیین نمی شدند . بهمین ترتیب ، تبدیل پول به طلا رد شد و بجای آن چاپ اسکناس باعث افزایش پول در کردن کردید ، و " بهمودی " اقتصادی از طریق کارهای عمومی و برنامه های تسليحاتی ، با پشتیبانی دولت ، تسریع گردید . این روند در دوره جنگ ۱۹۴۵ – ۱۹۲۹ سرعت بیشتری گرفت و بعدها در قرارداد برتون وودز تنظیم شد .

تجدد سازمان ترتیب جهانی پول در برتون وودز ، در ۱۹۴۴ ، حامل نظرات تمام عیار کینز بود (اگرچه تا آنچه که او امید داشت جلو نرفت) . کینز عقیده داشت که بحران اقتصادی از طریق کنترل حکومت بر ذخایر پولی میتوانست حل شود . بنابراین ، ارزها دیگر وابسته به طلا نبوده بلکه مستقیماً با اندکی مانور شاخص یکدیگر بودند و حکومتها بدون محدودیت میتوانستند موجودی پول را افزایش دهند . قیمت طلا اونسی ۲۵ دلار تشییت گردید که درواقع در طول بیش از سی سال تورم ، ارزش آن بطور نجومی تنزل کرده بود ، دلار بسرعت جای استرلینگ را در تجارت بین المللی کرفت . موقعیت دلار نتیجه این حقیقت است که هرکشوری همیشه پرداخت از طریق ارز " قوی " را قبول کرده ، ولی ارز " ضعیف " یا درحال تنزل را رد می کند . اجبار به دستیابی به ارز قوی در تجارت – به هر قیمت – مالیاتی روی دول سرمایه های ضعیف تر است . در همین حال ، استرلینگ بشدت تنزل کرد و مشکلاتی برای آنها که دخایرانش را به استرلینگ داشتند ، بوجود آورد (مشکل موازن استرلینگ) و همین بیم و هراس موجب کریز از استرلینگ گردید . در نتیجه صاحبان طلا و استرلینگ طی ۲۵ سال بعد از برتون وودز صدمه دیدند و صاحبان دلار استفاده

دولتها این مسئله را از راه محدود کردن چاپ اسکناس به بانکهای مرکزی حل کردند . مثلاً قانون بانکی پیل در ۱۸۴۴ ، براساس تنوری پول ریکاردو سرمایه می باشیست نسبتاً بالا باشد . بهر حال ، شیوه های جدید موجب پایین آمدن قابل توجه بهای کالاهای صنعتی ، نسبت به مواد خام ماقبل سرمایه داری و محصولات غذایی شد . برای جبران فشار ناشی از سطح سودآوری تحمیل شده ، بازار جهانی تماماً در مقابل صنایع انگلیسی باز شد و تکنولوژی بالاتر به این صنعت اجازه داد که تا حد قابل توجهی بالاتر از ارزش در این مناطق فروش داشته باشد .

در دوره اول ترقی سودها سراسم آور بودند ، زیرا که بهای مواد خام هنوز از سطح پائینی که قبلاً داشت ، بالا نیامده بود و بازار هم وسیع بود . همینکه منحنی تولید صعودی میشد و تولید افزایش میافت ، رقابت بیرحمانه ای بین واحدهای کوچک سرمایه داری که در بازار درگیر بودند صورت میکرفت و همین ، افزایش دستمزد و هزینه مواد خام نرخ سود را تحلیل میبرد (۲) . سرمایه داران برای کم کردن فشار (که ناشی از تراکم صورت حسابهای مبادلات پرداخت نشده بود) مجبور به مراجعت به بازار پول میشدند . در ابتدای ترقی ، نرخهای بهره پائین است زیرا تقاضا برای سرمایه پولی کم است ، ولی همانطور که حلقه طناب دار سفت تر میشود ، نرخ بهره هم بسرعت بالا میرود :

"اگر سیکل های بحران مواجهیم . " (کاپیتال ، جلد ۳ ص ۳۶۰)

همچنانکه نرخ سود تحت فشار قرار میکیرد ، سرمایه کذاران مبادرت به احتکار می کنند . از جمله در اوراق مبادله یا مواد خام ، چرا که در این بخشها ، ضمن اینکه سیکل به پایان خود تزدیک میشود ضایعات سریعی در مقایسه با صنعت صورت میکیرد . بانکها که مواجه با تقاضای وام ، هم از جانب صنایع و هم سفته بازان هستند ، مجبورند که بستخی نرخ بهره را بالا برد و اعتبارات را محدود کنند ، تا افزایش قیمتها را کنترل کنند . این مسئله باعث یک سلسله ضررها ، یعنی اوراق مبادله پرداخت نشده و ورشکستگی ضعیف ترین سرمایه داران و سفته بازان و بانکهایی که نتوانسته اند بموقع خود را نجات دهند ، میشود . بسیاری از سرمایه داران مجبور به حراج کالاهایشان میشوند و بخش بانکی و تجاری نیز بیشتر با هم ترکیب میشوند . برای همین بحران اهرم نیرومندی برای متمرکز کردن سرمایه است تمرکز آهسته سرمایه در انگلیس ، باضافه صنعتی شدن تدریجی سایر کشورها مثل آلمان و ایالات متحده امریکا ، از طریق رقابت بین المللی ، به قانون ارزش جنبه جهانی داد . بدین لحاظ ، در اواخر قرن نوزدهم بحران دستخوش تغییر و تبدیلات مشخصی شد .

ركود عظیم

دوره ۹۶ - ۱۸۷۲ بوسیله نرخ رشد صنعتی کند مشخص میشود . ماشین آلات کارخانجات کمتر از معمول مورد استفاده قرار میکرفت ، ارتش ذخیره عظیم بیکاران بوجود آمده ، بهای اکثر محصولات تنزل کرده بودند . البته در طول این دوران طولانی نیمه رکود ، افت و خیزهای کوچکی صورت گرفت ، ولی هیچیک از آنها دامنه سیکل های تجاری پیشین را نداشت . این چیزها باعث شد که انگلیس خاطر نشان کند ۱ در زیرنویسی بر مباحث مارکس در مورد بحران (۱۸۵۷) :

"همانظور که قبل از جای دیگر بیان کودم ، بعد از آخرین بحران اصلی و عمومی تعییوی حاصل شده است . بحران تناوبی و سیکل ۵

کردند . علاوه براین با احیاء معاملات پایاپایی ، که مستقیماً بین حکومتهاي سرمایه ملی صورت میکیرد ، سرمایه داری تا دوران ماقبل تاریخ عقب رفته است . اکثریت معاملات بین بلوک سرمایه داری دولتی و غرب ، معاملات پایاپایی هستند ، که در بلوک غرب هم صورت میکرند (از جمله معاملات تانک در ازای نفت

، انتشار اسکناس را مستقیماً وابسته به موجودی طلای بانک انگلیس ، که خود وابسته به وضعیت موازنه پرداختها بود ، کرد . کنترل اعتبارات در صنایع ، از طریق باصطلاح بانکهای بازرگانی ، توسط " نرخ بانکی " امکانپذیر شد - نرخی که بانک مرکزی به بانکهای بازرگانی قرض میداد . اسکناس در این دوره قابل تبدیل به طلا بود و کاغذهای بدون پشتوانه بندرت در گردش بودند . عنصر اعتباری در اوراق بانکی ، در سال ۱۹۱۴ فقط مجموعاً ۲۰ میلیون لیره بود . تا جنگ جهانی اول سیستم اعتباری به این شکل عمل میکرد .

در سطح جهانی ، قراردادهای بانکی ناقص بودند . بنظر میرسید که " دست نامرئی " استاندارد طلا خودبخود کلیه ناهمانکی ها را تصحیح میکند . قرضه ها بصورت قراردادهای خودبخودی بین سرمایه های مختلف ، عمدتاً بین کنسرسیوم های بانکی و حکومت های بانکی کشورهای دریافت کنند ، جریان داشتند .

در قرن بیستم بدء و بستان اعتبارات بین کنسرسیومهای بانکی هر کشور با دولت و یا قرضهای یک دولت به دولت دیگر ، به وسیله بانکهای مرکزی آن کشور ها ترتیب داده میشوند . از همه مهمتر اعتبارات آژانس های مافوق ملی مثل صندوق جهانی پول و EEC وغیره است که سهامداران به نسبت پس انداز اولیه میتوانند اعتبار دریافت کنند .

مکانیزم بحران

پول و اعتبارات تحولات تاریخی مختلفی را از سرکذرانده اند . مکانیزم بحران سرمایه داری نیز از همین قاعده پیروی کرده است . چهار فاز اصلی را میتوان برشرد :

۱ - دوران کلاسیک " سیکل تجاری " ۱۸۱۲ - ۱۸۷۲ . این همان بحرانی است که مارکس تحلیل کرد .

۲ - دوران باصطلاح " رکود عظیم " ۱۸۹۶ - ۱۸۷۲ .

۳ - سیکل جنگ - رکود - جنگ ، ۱۹۴۵ - ۱۹۱۴ .

۴ - بحران ساختی سرمایه داری از ۱۹۴۵ ، که در تصورات عامه پسند تا همین اواخر بعنوان دوران غالب بر بحران سرمایه داری معرفی میشد .

سیکل تجاری

قبل از قرن نوزدهم ، جوامع فنودالی و تجاری دستخوش بحرانهای ناشی از خرایی محصول ، جنگ ، فشار جمعیت و غیره شده بودند . چیز جدیدی که در کاپیتالیسم وجود داشت این بود که بحران مرتباً تکرار میشد ، بدون اینکه هیچیک از عوامل فوق الذکر وجود داشته باشد ، اکرچه ، آنها اغلب به مشکلات اضافه میشدند . از ۱۸۲۰ باصطلاح بحران دهه ای کیفیت قانونمند سرمایه داری گردید . این نظم و قاعده - بحرانها در ۱۸۲۸ ، ۱۸۴۷ ، ۱۸۲۹ ، ۱۸۴۷ ، ۱۸۶۷ ، ۱۸۶۷ مرتباً تکرار شدند - باعث شد که تحقیق در مورد علل این سیکل شروع شود . بحران به این شکل صورت میکرفت : بعد از یک دوره بازدهی گسترده و بی دروییکر ، اعتبارات بانکی از هم پاشیده میشد و بدنبال آن بحران مولده بی مصرف باقی می ماند . اکرچه پس از دوران کوتاهی نیروهای مولده بی مصرف باقی می ماند . اکرچه پس از دوران کوتاهی بهبودی حاصل شده ، خیلی زود تولید به اوج بالاتری میرسید .

ساله اش که قبلاً به شکل حادی بروز میکرد ، جای خود را به نوعی تغییر و تبدیل مونم تر و طولانی تر بین گسترش نسبتاً کوتاه مدت و طول جنگ ، کشورهایی مانند ژاپن ، افریقایی جنوبی و آرژانتین ، بخاطر نیازهای طرفهای اصلی درگیر جنگ ، رشد سریعی را از سرکاراند و پروسه سرمایه داری شدن را طی کردند . نتیجتاً وقتی جنگ تمام شد ، سرمایه " زیاده از حد تولید شده " و رقابت سبعانه ای برقرار گردید . علاوه ، از هم پاشیدگی اقتصادی روسیه و عدم قبول پرداخت قروض جنگی اش همراه با فشار به آلمان برای پرداخت غرامت های جنگی اش که بخاطر کم شدن ابرار تولید امکان پذیر نبود ، همه این عوامل به رکود اضافه شدند . ولی غرامت های جنگی اشتباہ وحشتگی به شمار نمی رفتند (آنطور که کینز در یکی از اعلامیه های اولیه خود بحث میکرد) ، انگلیس و فرانسه ، دریافت کنندگان غرامات جنگی ، خودشان بشدت به ایالات متحده امریکا مقروض بودند . ایالات متحده به آنها پول قرض داده بود تا کالاهای امریکایی بخرند . فرانسه و انگلیس که قادر نبودند از طریق صادرات به بازار حمایت شده امریکا دلار بدست آورند . باید عدمه سرمایه کذاری ماوراء دریاهای خود را می فروختند تا قروض خود را پرداخت کنند و همین مسئله باعث سقوط بیش از پیش آنها میشد .

در ایالات متحده امریکا توسعه سریع براساس قروض دوران جنگ و آزاد بودن سرمایه های ایالات متحده در جهان ، در حالی که سرمایه های اروپایی درگیر جنگ جهانی اول بودند ، تا ۱۹۲۹ ادامه یافت . کرچه ، نرخ سود اجباراً تنزل میکرد ، زیرا با بالا رفتن ترکیب ارکانیک سرمایه ، در این هنگام ، جریان پول در جستجوی بازده های فوری ، بدنبال بزرگترین حباب سفته بازی های دوران تاریخ میگشت . مبالغ هنگفتی از بانکها قرض و در زمین (کشاورزی) و تجارت سرمایه گذاری میشد . ولی سرمایه کذاری وسیع در کشاورزی منجر به افزایش عظیم حاصلخیزی کشاورزی در سالهای ۱۹۲۰ شد ، در شرایطی که رکود عمومی اقتصادی باعث کاهش تقاضای صادرات کشاورزی شده بود . تنزل بازدهی اقتصادی در کشاورزی منجر به کاهش قیمت زمین ، ورشکست و حراجها شد :

حباب سفته بازی ترکید و باعث سقوط وال استریت ، بیرون کشیدن ناگهانی اعتبارات بانکی ، و عمیق ترین بحران تاریخ جهانی سرمایه داری کردید . در ۱۹۲۳ تولید جهانی سرمایه داری ۲۵ درصد تنزل کرد . در حقیقت در دوره ۱۹۲۹ – ۱۹۱۴ تولید جهانی اصلًا به سختی رشد کرد . سرمایه داری به جامعه ای رجعت کرده بود که نیروهای تولیدی اش کسی سریع تر از فنرالیسم کستریش میافت !

در اینجا آنچه توجه ما را بخود معطوف میکند این نیست که چه اندازه مقیاسهای سرمایه داری دولتی (ملی کردن ها ، کارتلهای ، تعرفه های گمرکی و غیره) برای برخورد با بحران به کار رفتند (دلالت اینها در چشم انداز اقلابی) ، توضیح داده شده) ، بلکه پاسخ مالی ای است که بحران نیاز داشت . ایالات متحده امریکا ، در دوران کامیابی اش ، امید داشت که با شناور کردن وام به آلمان جهت پرداخت غرامت جنگی اش کنک کند (نقشه داوس در ۱۹۲۴) ولی ، وقتی که ایالات متحده خودش دچار تنگنا شد و اعتبارات داخلی را منقبض کرد ، این مسئله در سطح بین المللی هم تعیین یافت . بانکهای ایالات متحده وامهای کوتاه مدت به آلمان و اتریش را واخواست کردند : این عمل باعث تسریع از هم پاشیدگی اقتصاد این کشورها شد . بانک انگلیس از سقوط جان سالم بدر برد که علتیش موضوع بین المللی آن بود ، ولی چه در فرانسه و چه در انگلیس تخفیفهای شدیدی در مخارج دولتی داده شد و اعتبارات بانکی سفت تر شد . در نتیجه ، رکود عظیمی ، مشابه سیکل تجاری قدیم ، که همراه با محدودیت اعتبارات بعنوان پاسخ کلاسیک به بحران بود ، تا سالهای ۱۹۲۲ – ۱۹۲۴

سیکل کلاسیک تجاری پدیده ای بود که مربوط به دوران نابالغی سرمایه داری میشد . زمانیکه کارخانجات عمدها کوچک بوده توسط خانواده ها اداره میشدند . تعیین ترکیب ارزشی سرمایه ، در این دوره مشکل است . بدون شک تکنولوژی انتقال صنعتی ساده ، ولی نسبت به قبل خیلی کرانه‌یت بود .

از طرف دیگر ارزش نیروی کار بسیار نازل بود ، نتیجتاً ترکیب ارزشی ناچیز سرمایه ، و کسادی نسبتاً طولانی و متوالی داده است که در دورانهای مختلف سرمایه داری رخ میدهد " (گایستال جلد ۳ ص ۴۸۹)

وی این مسئله را چنین توضیح میدهد : " پس از آخرین بحران عمومی ۱۸۶۷ ، تغییرات عمیقی صورت گرفته است . گسترش غول آسای وسایل حمل و نقل و ارتباطات ... بازار جهانی را بصورت یک حقیقت مسلم درآورده است - انحصار پیشین انگلیس در صنایع ، از جانب چند کشور صنعتی در حال رقابت ، به مبارزه طلبیده شده است ، در تمام نقاط جهان پهنه های بی نهایت وسیعی به روی سرمایه اضافی اروپا گسترده شده است . نتیجتاً ، این سرمایه بیش از بیش میتواند وسیعاً پخش شود و جلوی سفته بازی های زیاده از حد محلی به آسانی گرفته شود . از این راهها ، اکثر زمینه ها و فرستهای بروز و توسعه بحران حذف و یا بسختی محدود شده اند . در همین حال ، رقابت در بازار داخلی ، در مقابل کارتلها و تراست ها ، مفهوم خود را از دست میدهد و هم چنین در بازار خارجی بوسیله تعریفهای گمرکی - حمایتی محدود میشود (همانجا)

سپس وی چنین نتیجه میگیرد : " اما این تعریفهای حمایتی فقط جهت آمادگی برای جنگ نهایی صنعتی است ، که تعیین میکند چه کسی در بازار جهانی دارای نفوذ است . بنابراین هزاعملی که علیه تکرار بحران های قدیمی عمل کند ، در درون خود جنین بحران آینده را ، شکل خیلی قدرتمند تر ، دارد " (همانجا)

اگر چه در این دوره افت اساسی وجود نداشت ، اما با تنزل قیمت ها و پائین آمدن نرخ سود همراه بود (مراجعه کنید به چشم انداز اندیشه ۲ ، لیست مربوطه ، ص ۲۵) و نیتوانست برای همیشه دوان بیاورد . دوران تجدید گسترش سرمایه داری ۱۹۱۴ – ۱۸۹۶ ، که بوسله صدور سرمایه و افزایش بودجه تسليحاتی مشخص میشد ، همراه با بالا رفتن قیمتها ، پائین آمدن سطح بیکاری و نوسانات وسیعتری نسبت به دوران " رکود عظیم " بود . سرمایه های اصلی ، پس از نفس تازه کردن در دوره قبل ، اینکه درگیر مبارزه مهی برای تجارت و مناطق تسلط امپریالیستی میشدند . رکود بین المللی ۱۹۰۵ – ۱۹۰۴ طی چهل سال پیش از ان بی سابقه بود . اگر مداخله جنگ جهانی اول نبود ، احتیالاً نوسانات اقتصادی بیشتری بوجود می آمد ، زیرا سرمایه های مختلف می همچنان در سطح بالاتر کوی رقابت بین کارخانجات فامیلی ، در انگلیس نیمه قرن نوزدهم را تکرار میکردند .

سکون بین دو جنگ

در دوران پوسیدگی سرمایه داری ، نیتوان محدوده فعالیت اقتصاد و سیاست را از هم جدا کرد و چیزها را در قالبهای تماماً اقتصادی دید . حتی اگر از بروز جنگ در ۱۹۱۴ جلوگیری میشد ، در وقت دیگری اتفاق می افتاد . بهر حال ، تاثیر جنگ چند برابر کردن مشکلات بین المللی نظم سرمایه داری بود . جنگ و میلیتاریسم ، بعنوان اجزاء تفکیک ناشدنی دوران پوسیدگی سرمایه داری ، بشدت با تضادهای سرمایه داری درآمیخته اند . بدنبال جنگ جهانی اول ، یک دوره ترقی تا سال ۱۹۲۱ حاصل شد ، پس از

داشت . نظر آنهایی که در ۱۹۴۴ در پرتون وودز ، برای اصلاح سیستم جهانی پول شرکت کردند این بود: "دوباره هرگز!"^۱ و کسب برخی از ۱- نوسانات موقتی قیمت که ناشی از تغییرات عرضه و تقاضا میباشد: این مورد عمدتاً شامل اقلام کشاورزی است که از درون صافی شاخص عمومی قیمتها رده میشوند. افزایش اخیر قیمت قهوه مثالی برای همین است .

۲- تنزل قیمت که ناشی از افزایش بارآوری کار میباشد: سرتاسر قرن ۱۹ چنین حالتی برای کالاهای صنعتی وجود داشت و حتی امروز هم اتفاق می افتد. از جمله پائین آمدن قیمت ماشین حساب الکترونیکی .

۳- کاهش ارزش طلا و نقره: اکتشافات جدید این فلزات منتهی به افزایش بارآوری و کاهش ارزی آنها میشود. از اینرو با تغییرات موقعیت پول اکم شدن ارزش آن) قیمعها نیز افزایش پیدا میکند. واضح است که اگر طلا و نقره کم شود، عکس آن حالت بوجود می آید، یعنی قیمت سایر کالاها تنزل میکند.

۴- تغییرات قیمت ناشی از کاهش ارزش ارز، یعنی کم کردن برابری طلا با واحد پول ارزی بوسیله دولت: اینکار منتهی به بالا رفتن قیمتها میشود. حالت عکس آن، که فوق العاده نادر است، منجر به تنزل قیمتها میشود. در شرایط مساوی، این تغییر پشتوانه طلا نیست که موجب فشارهای تورمی میشود، بلکه افزایش حجم ارز درگردش در رابطه با ارزش محصولات کالائی، موجب چنین فشارهای میشود.

افزایش قیمتها، اگر از نوسانات فرازینده سیکل تجاری یا عامل تقاضا ناشی شده باشند، تورم بحساب نمی آیند. تورم افزایش قیمت عمومیت باشه و طولانی مدت است که اثر متراکم شونده ای همچون تصادع هندسی دارد. برخلاف تئوریهای عامیانه کسی، ما تاکید میکنیم که افزایش عرضه پولی به تنها موجب افزایش قیمت نمیشود. اگر تولید سریعتر از عرضه پول، افزایش پیدا کند، ممکن است قیمتها در یک دوره بالا رفتن بازدهی طلا، حتی تنزل کنند. دو قرن پس از قرن شانزدهم، تولید جهانی فلزات کرانبهای مجدد افزایش یافت (نقره مکزیک و طلای برزیل)، ولی قیمتها به کندی بالا رفت .

"در قرن ۱۸ رشد ذخیره طلا معادل سه بواهر قرن ۱۶ بود، ولی افزایش قیمتها در اروپا، برخلاف قرن ۱۶، موجب بروز انقلاب نشدند .. علت این بود که تجارت و تولید اروپائی بموائب سریعتر از قرن (وبلار، تاریخ طلا و پول، ص ۱۶ توسعه میافات" ۱۶۸-۹

بسط عرضه پول - چه طلا و چه پول اعتباری - در اینجا دارای اهمیت جزئی است. اگر پیشرفت‌های تولید صنعتی پیشی بکیرند، ممکن است قیمتها واقعاً تنزل کنند. این حالت در انگلیس دوره ۱۸۰۵-۱۸۱۵ اتفاق افتاد. تولید بسرعت ترقی کرد و سطح عمومی قیمتها تنزل کرد. اگر قیمتها تابع نتیجه عوامل عرضه و تقاضا بودند (در آنموقع تقاضا همیشه بالا بود)، و یا فقط به سطح بازدهی طلا میرسیدند، مسئله غیرقابل توضیح میشد.

در قرن ۱۶ نوسانات قیمتها از عوامل مختلفی ناشی میشند: تغییرات تکنولوژی استخراج طلا (مثلاً با استفاده از آرسنیک) که بازدهی را افزایش میداد، یا کشف منابع جدید طلا . توسعه بارآوری کار نیز موجب تغییرات قیمت میشود و این همیشه جهت رو به پایین دارد. سیاستهای اعتباری موسسات بانکی و مالی، و نوسانات کشاورزی نیز موجب تغییر سطوح قیمت میشوند. اگر چه ، عامل مهمی که نباید از نظر دور داشت این است که قیمتها در ۱۹۱۴ پائین تر از ۱۸۱۵ بودند . قرن نوزدهم روابط و فن دوره تنزل دائمی قیمتها بود (رجوع کنید به نمودار ۱) تنزل فعلی اش در قرن ۱۹ وجود نداشت . بالا و قیمتها نقش مهمی در دوران شباب سرمایه داری نداشت .

آن هشت سال رکود که یادآور رکود عظیم بود (به استثنای ایالات متحده امریکا که تولید ، افزایش پیداد کرد) و منتهی به سقوط وال استریت در ۱۹۲۹ گردید . دهه بعد شامل بیکاری وسیع و بهبودی محدود اقتصادی ، براساس شیوه های سرمایه داری دولتی بود (مراجعه کنید به پایه های اقتصادی سرمایه داری روپزوال در " چشم انداز اقلاقی ")^۲ .

جنگ امپریالیستی باعث ویرانی تجارت و قراردادهای اعتباری گردید . در تاثیرات سودمند آن ، تورم از طریق بسط اعتبارات به صورت عنصر جدایی ناپذیر سرمایه داری رسمیت یافت ، که انتظار میرفت جلوی بحران را بکیرد . این شیوه قبل از جنگ جهانی دوم بعنوان یک راه تجربی در کشورهای اصلی سرمایه داری بکار رفته بود: از طریق کارهای عمومی تورم زا و برنامه های تسیلیحاتی . ولیکن برجسته کی سیاست های جدید ضمن تمرکز روی پیشرفت‌های بعد از ۱۹۴۵ روشنتر میشود قبل از اینکه با قوام برخورد کنیم لازم است خود قیمت را توضیح دهیم .

ارزش، بها و تورم

پول پس از تجزیه و تحلیل حالت مرموز خود را از دست میدهد، " قیمت " هم همینطور میباشد. فلزات کرانبهایی که نقش پول را ایفا میکردد، با وزنشان اندازه کیری میشند. اگر شیئی یک پاوند طلا می ارزید، قیمتش یک لیره بود. اگر عرضه و تقاضا را کنار بگذاریم، کالاها براساس زمان کار اجتماعی لازم برای تولیدشان، مبادله میشوند. کار یک بنا با حاصل کار یک آهنگر براساس زمان کار اجتماعی لازم برای تولیدشان، مبادله میشود و توسط محصول کار معدنچی طلا به همان ترتیب قیمت کذاری میشود.

این رویه نسبتاً ساده، سرتاسر تاریخ تولید کالا عمل میکرد، ولی شکل قیمتها، زمانیکه سرمایه صنعتی صحنه را فتح کرد دستخوش تغییراتی شد. ما با این مسئله جای دیگر برخورد کردیم، ولی بطور خلاصه، قیمت کالاها بسته هزینه تولید باضافه میانگین نرخ سود کرایش دارد. این شکل بندی قیمت، خود از رقبات ناشی میشود. این مخارج قیمتها یا قیمهای تولید، بوضوح حامل رابطه نزدیکی با ارزش هر کالا بطور مجزا است، ولی منطبق بر آن نیست . به حال مارکس قصد نداشت تئوری عامیانه قیمت را بسازد: قصد او تجزیه و تحلیل محتوای ارزشی کل سرمایه اجتماعی بود.

" تعیین قیمت بوسیله ارزش نمیتواند بصورت تجربی بوقار شود، بلکه فقط از این حقیقت که همه کالاها محصول کار هستند منتج میشود .. هیچگونه " انتقال " قابل مشاهده ارزش به داخل قیمت وجود ندارد و پدیده ارزش فقط در رابطه با کل سرمایه اجتماعی معنی میدهد. "

(ماتیک، هادکس و کینس، ص ۴۳)

واضح است که نه تمامی سرمایه اجتماعی الزما به شکل پول وجود دارد و نه کل ارزش تولید در گذشته و حال مساوی با انبساط کارهای فلزات کرانبهای در گردش است . انبساط سرمایه معنی انبساط سرمایه پولی و فلزات کرانبهای نیست . اوهامی از این قبیل، پایه تئوریهای نامعقول روزا لوکزامبورگ در باره پول قرار میکرند. انبساط بطور عمدۀ عبارت است از انبساط ارزش های سرمایه ای، از جمله کارخانجات، مواد خام، املاک، که از طریق اسناد و عنایون معرف مالکیت هستند. فقط مقدار واقعی کالاهای در گردش ، در هر زمان مشخص، با مقدار پول لازم برای پردازش گردش ارتباط دارد. ولی هیچگونه رابطه ساده یک بیکی بین مقدار ارزش‌های کالائی در گردش و مقدار " تقدینکی " لازم برای گردش آنها وجود ندارد:

" سوخت گردش، یعنی تکرار یک عمل بعنوان وسیله خرید و وسیله برداخت با همان قطعه پول در یک دوره مشخص، مقدار خرید و فروش های همزمان یا پرداختها، مجموعه قیمهای کالاهای در گردش، و نهایتاً موازنۀ پرداختهای واریز شده در همان دوره، مقدار پول یا ارز در

گوتش را تعیین میکند."

(کایستال، جلد ۳، ص ۴۴۵)

البته لازم نیست همه ارزشها کالاتی بصورت ارزشها پول وجود داشته باشند و رابطه بین ایندو قراردادی هم نیست ، بلکه بوسیله متغیرهای مختلفی که بعضاً در بالا ذکر شدند، تعیین میگردد. چنانچه این رابطه مختل شود، نوسانات قیمت بوجود میآید. قیمتها به دلایل زیادی تغییر میکنند، عمدۀ ترین شان عبارتنداز:

بود و امروزه برای سرمایه های پیشرفته و بدهال (انکلیس، ایتالیا، اسپانیا) ۱۵٪ است . برخلاف ادوار قبلی حیات سرمایه داری ، بمدت سی سال قیمتها دائمًا بالا رفته اند، بدون اینکه حتی یکسال شاخص قیمتها ثابت بماند. تنزل قیمتها فعلًا منحصر به کالاهای کشاورزی و یا خطوط منحصر بفرد تولید است . در غیراینصورت، تورم در سرمایه داری نقش دائمی و روزافزون دارد.

سرمایه داری بسختی تلاش میکند با تجدید استاندارد طلا به دوران خوش پس از ۱۹۱۴ برکردد. ولی حتی استاندارد طلا، که در سالهای ۱۹۲۰ قیمتها را ثابت نگهداشت، توانست از سفت شدن اعتبارات و کاهش عمومی بازدهی، که نشانه بحران بود، جلوگیری کند و منجر به کاهش قیمتها شد. بخصوص برای کالاهای غیرصنعتی بحران بخوبی نشان داد که سرمایه داری دیگر نخواهد توانست با توصل به ابزار "اتوماتیک"، خود را از اعماق بحران نجوان بیرون بکشد. این دوره بحران که همراه با قیمتها پائین بود، بیهودگی امید برای حل معطلات سرمایه داری از طریق "ثبت قیمتها" را نشان داد. در حقیقت، بین دوچند، سرمایه داری قیمتها پائین را بیش از بحران دیده، برای بالا بردن آن نعره ها کشیده بود.

پس از وقوع جنگ جهانی دوم، کسترش کارهای عمومی تحت کنترل دولت، قیمتها را از سطح ۱۹۲۱ نیز بالاتر برد. جنگ جهانی اول نیز دوران بالا رفتن قیمتها بود، ولی پس از ۱۹۱۸ قیمتها دوباره تنزل کردند. مسئله ای که در اینجا مورد بحث قرار میدهیم این است که چرا پس از خاتمه جنگ جهانی دوم قیمتها هیچوقت پائین نیامدند و بر عکس روز بروز هم بالاتر رفتدند. این افزایش حتی در دوران قzell واقعی تولید نیز ادامه یافته است .

مرض نهانی سرمایه داری با این واقعیت نشان داده میشود که کاهش تولید و افزایش قیمتها برای نخستین بار در تاریخ همزیستی میکنند.

تورم پس از جنگ

تحت استاندارد طلا، بسط اعتبارات محدود به موجودی طلا بود و درنتیجه، بالا رفتن قیمتها محدود به قیویندهای عرضه پول بود. غیر ممکن نبود که طلا را از رواج انداخت و پول ثابت و قراردادی ای داشت، که قادر باشد بر بالاتکلیفی تولید طلا غلبه کند. تا موقیکه پول رایج با ارزش کالاهای در گردش ارتباط داشت، هیچگونه تورمی صورت نمی گرفت . درواقع، چون طلا بوضوح هزینه تولید است، میتواند به بالا رفتن نرخ سود سرمایه اجتماعی کمک کند. مارکس مشاهده کرد که این موضوع تا حدودی در قرن ۱۹ جریان داشته "یکی از هزینه های عمدۀ گوتش خود بول است . بدلیل ارزشی که در خود آن است . پول از طریق اعتبارات به سه طریق صرفه جویی میشود: (الف) با حذف کامل بسیاری از دادوستدهای بولی، (ب) با تسویچ گوتش واسطه در حال گوتش، (ج) با جانشین کودن اسکناس بجای پول طلا".

(کایستال، جلد ۳، ص ۶۴۳۵)

ولی زمانیکه استاندارد طلا نقض شود، هیچگونه مانع فیزیکی در مقابل کسترش عرضه پول (و درنتیجه اعتبار)، در صورت بروز بحران، وجود ندارد. پول کاغذی آنچنان ابزاری را دراختیار دولت میگذارد که میتواند بوسیله آن نیازهای مالی خود و یا حداقل درآمدی بالاتر از مالیات را (کسری مالی)، از

تئوریهای زیادی برای توضیح تورم طرح شده اند. از یکسو، نظراتی از طرف احزاب کمونیست ملی کوناکون مطرح میشوند که در دنباله روی از امپریالیسم، **بمثابه بالاترین مرحله سرمایه داری** لین، تورم را توطئه سرمایه انحصاری علیه عامه بیچاره میدانند. از آنجا که انحصارات با رقابت مواجه نیستند، فقط قیمتها را بالا میبرند، در نتیجه فوق سود از خریداران بیرون میکشند. این نظر بیهوده است . حتی آزمایش تجربی بحران، آشکار میکند که سطح سود پائین است و فوق سود، به آن شکل که تئوریهای آنها سعی در اثباتش دارند، وجود ندارد. از این گذشتۀ اکثریت تولید سرمایه داری نه به مصرف کننده مورد بحث نیں، بلکه به سایر واحدهای سرمایه داری فروخته میشود، درنتیجه "فوق سود" یکنفر، "فوق چاپیدن" از نفر دیگر است .

این تئوری همچون سکه دارای دو روست . روی دیگر از جانب گروه هائی چون GLAT چنین مطرح میشود که این کارکرانند که از طریق مبارزات پیگیرانه برای افزایش دستمزد، باعث بالا رفتن قیمتها میشوند و یا بخطاط حرص و طمع ، که این نظر از جانب بنجل فروشان راستکاری همین نسخه مطرح میشود . اولاً اکثراً افزایش بارآوری، بطور اجتناب ناپذیر، براضافه دستمزد پیشی میگیرد، که تاثیر اصلی آن ضد تورمی است . در شرایطی که چنین حالتی اتفاق نیافتد، تاثیر آن بالا بردن قیمتها نبوده، بلکه پائین آوردن سود است ، در نتیجه سرمایه دار در بازاری قرار میگیرد که هزینه کار بالاتری نسبت به رقبایش پرداخت میکند. بالا بردن قیمتها هم معنای از دست دادن فروش خواهد بود . از نظر تجربی این تئوری بی ارزش است : از ۱۹۶۸، دستمزدهای پولی پس از کم شدن مالیات توانسته اند بیای تورم برسند. حالا حتی قبل از کسر مالیات، افزایش دستمزدها بیای افزایش قیمتها نیرسد. قیمتها بمراتب سریعتر از پیش بالا میروند !

مشابهًا نظری وجود دارد مبنی بر اینکه قیمتها بالا میروند چون بار هزینه های غیرتولیدی هم به، باصطلاح ارزش تولیدات "اضافه میشود" و علت تورم همین است . این چنین برخورد عالمیانه ای به تئوری قیمت متعلق به ICC (۴) است . ولی هزینه های غیرتولیدی از ابتدای حیات سرمایه داری تدریجاً افزایش یافته اند. در قرن ۱۹، بدون بالا رفتن قیمتها این جریان برقرار بود.

فقط وقتیکه دستاوردهای تولیدی، حریف هزینه های غیرتولیدی نشوند، سرمایه دار به دردسر می افتاد و احساس فشار روی سودهایش می کند (قیمتی های بالا به این معنی است که وی در بازار قادر به رقابت نیست) . رابطه بین سطوح قیمت با کار غیرتولیدی بسیار زیرکانه است و توسط

فعلاً خطرات تورم برای سرمایه داری مهمتر از فواید آن است . در درجه اول، نرخهای متفاوت تورم منجر به هرج و مرچ نرخهای مبادله ارز کردیده است . بعد از جنگ جهانی دوم ، برای تسهیل تجارت بین المللی، ارزها بجای تبعیت از طلا از همیکر دنباله روی میکنند. ولی قدرت هر اقتصادی اکه تورم جنبه منفی آن است در طول زمان تغییر میکند. ایندانا صندوق جهانی پول اجازه $\frac{1}{2}$ % + نوسان تا حداقل $\frac{1}{10}$ % را - درصورت توافق همه کشورها - میداد. این روند در دوران ترقی طولانی بعد از جنگ ، نسبتاً موثر بود. ولی از اواسط سالهای ۱۹۶۰ موجب مشکلاتی کردید. نرخهای مبادله ارز خودشان را از شر این لباس تنگ خلاص کردند و این اساساً بنفع ارزهای کم ارزش سرمایه های قویتر مثل ژاپن و آلمان بود . در حال حاضر اکثر کشورها به دنباله روی از انگلیس در سال ۱۹۷۲ و بعد از آن ایتالیا، ارزهای خود را شناور کرده اند. با اینکار احتیال ورشکستگی سرمایه های بین المللی، اکر ارزهایشان خیلی تنزل کند بیشتر میشود، همچنین فشارهای سفتۀ بازی را فوق العاده زیاد کرده و مشکلاتی برای تصفیه حسابهای بین کشورهای مختلف بوجود می آورد.

خطر دیگر در همین رابطه فوق تورم است . قبل مشاهده کردیم که نرخ تورم در طی چندین دهه، اساساً کرایش صعودی داشته است . اکر این کرایش از کنترل خارج شود ، منجر به عدم تمایل به سرمایه کذاری میشود. همانطور که اختلاف زیاد بین هزینه تولید و فروش، درواقع به این معناست که کمتر از هزینه تولید آن محصول دویاره به آن کارخانه یا کشور بر میکردد. فوق تورم در درازمدت، کلیه ارزشها سرمایه ای را بی ارزش میسازد و فلچ میکند، نمونه اش آلمان ۱۹۲۳ . اکر این مسئله در یک کشور محدود میماند، سرمایه داری میتوانست بقا یافته و عملیات نجات راه بیندازد، ولی اکر عمومی شود ، دیگر هیچ راهی نیست . ترس از فوق تورم جلوی اتخاذ سیاستهای "بهبودی" اقتصادی را میکیرد .

تورم همچنین معنای **فوج منفی بهوه** را مطرح میکند. انتوی خرده بورژوازی پرودون در مورد اعتبارات آزاد به تحقق بیوسته است! واضح است که امروزه پول در بانک کذاشتن یا خرید سهام و رهن های دولتی، برای وام دهنده بجای نفع، ضرر دارد، زیرا بواسطه تورم ارزش دانما کم میشود. بر عکس، در شرایط تورمی قرض کرفتن به این معناست که بازپرداخت کمتر از پول قرض شده میباشد! لاقل شرایط در انگلیس چنین است . البته این مشکل برای دارندگان حساب بانکی یا سهام است ، برای سرمایه درکل ، این وسیله ای است جهت سلب مالکیت اکثریت و پرداخت کمک هزینه به جیب سرمایه کذاریهای بزرگ . این حقایق بدین معنی است که مردم کرایش دارند پولشان را با کالا عاوضه کنند و همین چرخشی به سمت بالا برای حرکت ماربیچی تغییر تقاضا توسط تورم میباشد.

ولی اینهم راه حلی برای معضل سرمایه نیست . حتی حالا که سرمایه داران اعتبارات نامحدود دریافت میکنند، به این معنی نیست که صنایع میتوانند ارزش اضافه کافی جهت پس دادن پول و کسترش تولید انشا کنند. اکر نرخ سود و بتعی آن کل سود، سربیعت از پس دادن وامها تنزل میکنند - بخاطر نرخ بهره منفی- پس اینکار فقط سرعت ضریب بحران را کند میکند. قاعدها و قوی کارخانه ای باید صورتحسابها یا هزینه های کار را پرداخت کند، ولی حتی نمیتواند ارزش اضافه برای پرداخت قرهای "واقعاً" پانین تر را تولید کند، در آنصورت ورشکستگی کارخانه ، کاهش ارزش سرمایه ای، ولی وجود

آنطريق کسب کند. این پول اضافه یا مستقیماً توسط دولت صرف کالاها و خدمات میشود، و یا از طریق بانکهای تجاری برای رشد سریع بازدهی به سمت صنعت کسیل میشود. تنها نتیجه کسری مالی **توم دائمه** است .

اکر چه فعلاً تورم جنبه مزمن دارد، ولی تازگی ندارد. در اروپای غربی، بین سالهای ۱۹۴۷-۵۷ قیمتها $\frac{1}{6}$ % بالا رفتهند، یعنی هر سال $\frac{1}{5}$ % افزایش . از آن موقع نرخ تورم جهت افزایشی داشته است . در آخر سالهای ۱۹۶۰ تورم حدود $\frac{1}{10}$ % سیاستهای اقتصادی دولت سرمایه دار پشتیبانی میشود .

بالا رفتن قیمتها در قرن نوزدهم که ناشی از عوامل کشاورزی، معدن و غیره میشندند، تورم بحساب نمی آیند. تورم شکل ویژه ای از افزایش قیمت است که نه براساس عوامل بالا - هرچند که چنین عواملی ممکن است وجود داشته و قوع آنرا پیچیده سازند - بلکه براساس قابل سیستماتیک ارزش پول دایج **سوهایه های مختلف** است :

بانک ثروت ملی را با یک ضوبه جادوئی افزایش نمیداد، بلکه فقط عهده دار عمل بیش پا افتاده تنزل ارزش کاغذ های خود بود .

(گروندبریس، ص ۱۲۲)

ساخت اعتباری قرن نوزدهم چنین اعمالی را منع میکرد. اکثر مشاجرات کینس براساس همین، یعنی استاندارد طلا متمرکز شده است . اکر این را رها میکردنده، عرضه پول در وقت بحران، که اعتبارات طبعاً منقبض میشندند، میتوانست بطور نامحدود بسط یابد. بحث میشد که حکومتها با صرف اسکناسها باعث "نقویت" و برانگیختن تولید میشوند. با پانین نگهداشتن نرخ بهره، صنایع تشویق به سرمایه کذاری میشوند و "مرک آسان موجر" امکان جذب بخش اصلی ارزش اضافه توسط لایه های انگلی سرمایه داری را سلب میکند. کینس فکر میکرد که "ملی کردن اعتبارات" میتواند جلوی ملی کردن احتیال تولید را بگیرد.

او واقف بود که این پروسه ممکن است تورم زا باشد، ولی راه چاره وجود نداشت . از افرادی که درآمد ثابت داشتند، از جمله دریافت کنندگان حقوق بازنیشتسکی، دائماً بوسیله تورم سلب مالکیت میشد. ولی سطح دستمزد ها دائماً بوسیله افزایش قیمتها تحلیل میرفت . در نتیجه سود بالاتری برای صنایع بوجود آمده ، سرمایه کذاری تشویق میشد. همچنین قرضه ملی و واهمهای بین المللی ممکن است متراکم شوند، ولی همه اینها بوسیله تورم ارز ازسر باز میشوند. همه این "ضریبات جادوئی" ، سرمایه داری را در حالت ترقی دائم نگه میدارند و بحرانها برای همیشه دور میشوند . ۲۵ سال پس از برتون وودز، دلیلی برای مباحثه با درمانهای هوداران کینس وجود ندارد. نظرات کینس دراین مدت بصورت آنین ارتدکس جدیدی درآمده اند. " ما همه هودارکینس هستیم" ، این شعار بورژوازی ، چه راست و چه چپ است .

ولی بورژوازی دمدمی مزاج است . یارمیاهای Jeremiah که با کینس مخالفت میکردند، ناکهان بعنوان ناجیان سرمایه در آخرین بحرانش مورد ستایش قرار گرفتند. کانگسترهای شیکاگو، مثل فریدمان، بخاطر کشف مجدد فرضیه های اقتصادی کلاسیک، برنده جوایز نوبل شدند و فریاد موازنہ بودجه و بازگشت به استاندارد طلا سرمیدهند. انتقاد از اقدامات سرمایه داری دولتی بصورت آنین ارتدکس جدید سالهای ۱۹۷۰ درآمده است . ولی وجود

و اخراج کارگران شروع میشود. امروزه اگر کارخانه‌ای از نظر اقتصاد ملی مهم باشد و نتواند باندازه کافی وام بانکی برای ادامه کارکسب کند، در آنصورت یا دولت قرض هایش را حذف میکند و از طریق مالیاتها بارش را بدش کل جامعه می‌اندازد (نمونه کرایسلر یا فراتی) . یا اینکه کارخانه را ملی کرده و قروضش را میپردازد و سرمایه مدرتری وارد آن میکند (نمونه شرایط سخت، بعنوان "آخرین سنگر وام دهنده" به بانکهای تجاری کم کند. دولت متعهد میشود که همچیک از بانکهای اصلی در بحرانهای سخت لطمہ نخورند. دولت و ذخایر طلا و ارز ان پشتونه این ضمانت است . بخاطر همین ، وقتی بدنبال گسیختگی در سیستم هستیم باید به دولت پردازیم .

دولت در بحران سرمایه داری

نقش دولت بعنوان "حافظ آخرین سنگر" ، چه از نظر سیاسی و چه از نظر ساخت اقتصادی سرمایه داری دارای دو پیامد مهم: کم ارزش کردن ارز و انباشت قروض ملی . کم ارزش کردن ارز که بوسیله وجود سیستم اعتبارات بانکی برای پرداخت هزینه های غیر انتفاعی حکومت، یعنی غیرقابل تبدیل به سرمایه صورت میگیرد، تیجه اجتناب ناپذیر کسری مالی است . ارزش قراردادی ارز کاغذی بآسانی کم میشود . هرچه سرمایه ملی در بحران عیقتوی باشد، این متدها بیشتر بکار کرفته میشود و سطح تورم نیز بیشتر است . بنابراین نرخ تورم را میتوان نشانه عکس نرخ سود در سرمایه های ملی مختلف دانست . درست مثل نرخ سود و تنزل آن، کم ارزش کردن ارز، کرایش ضدخود را بوجود میآورد، از جمله فرسایش دستمزدها و سلب مالکیت از سرمایه کذاران . اثر بعدی کسری مالی، انباشت قرضه ملی و افزایش هزینه خدمات آن است . کرچه همین هم کرایش ضدخود را بوجود می آورد. قرضه ملی پولی است که دولت به صاحبان سهام و وثیقه قرض داده است و خدمتش بهره ای است که بابت اینها پرداخت میشود. این مورد برجسته ای از سرمایه "جعلی" است . دولت فقط اوراقی چاپ میکند و میکوید که اینها ارزش ظاهري را باضافه بهره در آینده مشخصی بازپرداخت خواهد کرد. هیچگونه ارزش جدیدی تولید نشده که احتیاج به وسایل گردش اضافه باشد. بطور سنتی، چنین سرمایه های جعلی شناوری در جنک ها (سهام جنکی) منتشر میشوند. ولی در قرن بیستم انواع دیگری از قبیل سهام پس انداز، وثیقه های دولتی و غیره منتشر شده اند . قرض ملی انگلیس در حال حاضر ۱۰ ۷۸* لیره است و بخش خدمتش ۱۰٪ هزینه دولتی است ، یعنی ۸٪ GNP . هواداران کینس میگویند که انباشت قرضه ملی بیهوده است ، و فقط نماینده انتقال "ثروت" کشور از "مالیات دهنده" به سهامدار معمولاً بانکها، صرافخانه ها، بورژوازی وغیره است . بعنوان مثال :

"حصارت دیدن قرضه ملی باعث انتقال و سوگordan شدن درآمد ملی اختلاف ما میگودد ... (ف. هیرش، بین الملل پول، ص ۱۸۴)

این کشف "درخشنان" مثل سایر نظرات کینس، نه تازه و نه درخشنان است . در برابر اقتصادانان کلاسیک که با قرضه ملی آمیزش میکردند، مارکس دریافت که این ابرار انتقال درآمد توده های مردم به سرمایه مالی است . "انباشت سرمایه قرضه ملی، فقط زیاد شدن طبقه ای از بستانکاران دولتی است که مدعی سوسخت، در انحصار داشتن بخش مشخصی از درآمد مالیاتی هستند." (گودنریس ، ص ۴۷۶)

درواقع در یک دوره غیر بحرانی ، وقتی که نرخ سود بالاست، قرضه ملی حتی برای سرمایه داری بدردبهور است . ولی این مسئله در بحرانهای سخت صدق نمیکند و قرضه ملی حالا باری برداش کل سرمایه ملی است – چه داخلی و چه بین المللی . سهامداران دیگر مالک مالیات گرفته شده از توده های مردم نبوده ، بلکه خودشان مجبور به پرداخت مالیات برای

استاندارد طلا قبل از ۱۹۲۴ نتوانست جلوی بحرانها را بگیرد، همانطور که آئین کینس (آنطور که حالا واضح شده است) نتوانست از شر آن خلاص شد. بازگشت به مکانیزم اعتباری براساس طلا، ممکن است جلوی تورم را بگیرد، ولی باعث ایجاد کسادی مشابه سالهای ۱۹۲۰ و تشنجات بیشمار اجتماعی میشود. اگر چه وضع تورم آنچنان جدی است که تمایل بورژوازی فعلاً به سمت همان سیستمهای پولی جهتگیری میکند. بریتانیس لیلاند، رولزویس) ولی همه این تاکتیکها محدود به سودآوری سراسری سرمایه اجتماعی است . رابطه ای که قبل این میکند کارخانه با بانک وجود داشت، امروزه در رابطه بین سرمایه ملی با دولت منعکس میشود . جنبه شکنندگی قضیه نیز از یک کارخانه به سطح دولتی منتقل شده است .

مکانیزم بحران و چشم انداز تحول آن

امروزه ، تاثیر شدید بحران بوسیله سیستم اعتباری ملی و بین المللی تعیین میشود. چنین نظری به فکر هم خطور داده نمیشود که این قراردادها میتوانند بر مضلات سرمایه داری فائق آیند. ولی شکل توسعه بحران با کذشته تفاوت میکند. نسی توانیم انتظار داشته باشیم که بحران باعث سقوط ناکهانی و اضلال یکسری از کمپانی های اصلی شده و عین همین مسئله در کل اقتصاد توسط یکسری قراردادهای پرداخت نشده و بانکهای ورشکسته و اعتبارات محدود شده صورت بگیرد. بخشی از صنایع ممکن است کاملاً از بین بروند (مثلاً پارچه بافی در انگلیس) ، بانکهای کوچک یا مؤسسات تجاری ممکن است سقوط کنند، ولی هر واحد مهم صنعتی یا تجاری بوسیله حکومت ملی نجات پیدا خواهد کرد، چه با ملی کردن و چه با حذف قرضها . کرایشی قوی برای تقسیم مساوی بحران دربخشها و صنایع مختلف وجود دارد.

ولی حرکت فعلی جهت تقسیم مساوی بحران به این معنی نیست که برتضاد مرکزی تولید سرمایه داری – کرایش نزولی نرخ سود غلبه شده است . رقابت کماکان سرمایه داران (دولتی یا خصوصی) را مجبور میکند که بارآوری را از طریق جابجا کردن انسان (که قیمت کارش را سرمایه متغیر یا مینیمایم) با ماشین آلات و کارخانجات کرانقیمت تر (سرمایه ثابت یا C) افزایش دهند . ولی از آنجا که ثروت جدید فقط بواسطه استثمار کار ارزشی بالاتر از آچه بعنوان مزد دریافت کرده، تولید میکند این کار پرداخت نشده را ارزش اضافی یا S مینمایم) – ایجاد شده، واضح است همچنانکه سرمایه ثابت نسبت به سرمایه متغیر افزایش میابد، نرخ سود S/C+V کاهش میابد. تنزل نرخ سود فقط با افزایش کل سود (یعنی با کشیدن ارزش اضافه بیشتر از طبقه کارکر) خنثی میشود . ولی سرانجام سرمایه ثابت آنقدر بزرگ میشود که ارزش اضافه تولید شده برای سرمایه کذاری های آتی ، ناکافی خواهد بود . وقتی که پروسه انباشت سرمایه کند و منقبض میشود، لحظه بحران فرا میرسد.

امروزه ما شاهد امتداد یافتن مکانیزم اعتباری در درون بحران هستیم . این دارای تاثیرات تورم زاست ، که بواسطه بالارفتن قیمت کالاهای در بازار پوشیده میماند . درسطح قدیمی پول در کردن، این کالاهای وسیعاً بفروش نمیرفتند . بسط اعتبارات موجب ادامه گردش ظاهری کالاهای، درسطح سود عادی میکرندند. ولی واقعیت این است که نرخ سود کاهش یافته است . در تمام کشورها، بانک مرکزی اهرم اجرای سیاستهای دولت است . یعنی ذخایر ملی را در دست دارد، ارز تولید میکند و بعنوان بانکدار حکومت جریان اعتبارات را – با تغییر دادن نسبت ذخایر بانکی یا نرخ بانکی (که حداقل نرخ قرض دادن نمیکند) – کنترل میکند . منظور از تعریف اخیر ، نسبت سپرده ها به اعتبارات ایجاد شده میباشد (که معمولاً از ۸ تا ۱۲٪ تغییر میکند) . نرخ بانکی نرخی است که بانک مرکزی به بانکهای تجاری از

نیازهای کل سرمایه ملی میگردند. قرضه ملی فعلاً شکل دیگری از مساوی کردن است. در شرایطی که نرخ تورم بالا میرود، سهام دولتی اکرچه به ارزش صوری بالاتر از قیمت اولیه بازخرید میشود، ولی در حقیقت با ارزش واقعی کمتری بازخرید میشوند. مشابهًا، اگر نرخ بهره سالانه پائینتر از نرخ تورم باشد، در واقع پرداخت نمیشود.

نایدید میشوند. بعلاوه، وجود **بلوک های امپریالیستی** (نه فقط سرمایه های ملی و رقابتگر) این تهدید را بهمراه دارد که نابودی هر دولت باعث ضعیف شدن بلوک مربوط میشود (مثلاً انگلیس تهدید میکند که اگر بانک جهانی وام ندهد، قوای خود را از آلمان بیرون میکشد)، یا حتی الحال سرمایه مضمحل شده به بلوک مخالف (مثلًا احتمال اخیر در مورد رفتان ایتالیا به مدار شوروی).

امروزه سرمایه داری بیش از هرئو قوت دیگری بین المللی شده است. توسعه تجارت جهانی پس از جنگ، که از توسعه تولید بمراتب جلوتر افتاده است، نشاندهنده تنزل تعریفهای کمرکی و سایر موافع، طبق قرارداد GATT پس از ۱۹۴۴ است. اینها پس از دوران خوش و بسر رسانیده تجارت آزاد، در پانین ترین حد خود هستند. با ظهور کمپانی های عظیم چند ملیتی که منافعشان با چند سرمایه ملی گره خورده است، صدور سرمایه به مقیاس سرگیجه آوری رسانیده است. بین المللی شدن سرمایه خود را در تنظیم پول بین المللی و سیستم اعتباری منعکس میکند و بدین معنی است که مساوی کردن بحران بمراتب بیش از گذشته بکار خواهد رفت. دکرکونی کسادی فعلی تا مرحله سقوط، طی دوره ای طولانی خواهد بود که ضمن آن اساس اقتصادی سرمایه های اصلی از زیر خراب خواهد شد. این نظر، برخلاف نظراتی که برپایه تولید فوق العاده کالا میباشند، بدین معنی است که بحران با شدت نسبی به همه سرمایه های اصلی ضربه خواهد زد. راه حل های درازمدت سرمایه عبارتند از:

۱) منحنی صعودی تورم فوق العاده

۲) محدودیت شدید اعتبارات و سقوط بزرگ

در همین حال، بورژوازی سعی میکند با ترکیب تورم ملایم، و ارتضی ذخیره بیکاران، و نرخ رشد پائین، با یک تیر دو نشان بزند، اکرچه، درک این مسئله مهم است که "مساوی کردن بحران" در چارچوب سرمایه داری و امپریالیسم صورت میگیرد. "مبادله نابرابر" موجب اقدامات افراطی برای جلوگیری از سقوط سرمایه های هم پیمان میگردد. بعنوان مثال، هزینه کفالت ایالات متحده امریکا از انگلیس هنوز کمتر از منتفعتی است که شرکتها امریکانی به امریکا بر میگردانند، یعنی ارزش اضافی تحقق یافته بوسیله صادرات ایالات متحده در انگلیس. در مورد رویسیه و "کمل" اقتصادی به کومکون نیز همین روال برقرار است. این تصویر بوسیله پادشاهی اقتصادی که ضمن حفاظت از مواد خام حیاتی - پس از بسط "کمل" به کشورهای توسعه نیافرته (مثل زیبرا) - کسب شده است، تایید میگردد. حتی در جاهائیکه چنین مساوی کردنی منافع فوری بدست نمیدهد، همچنان به امید کسب سود در درازمدت انجام میشود، با این امید که اقتصاد کشور دریافت کننده کمل نیروی قاوه ای بگیرد. شرایط استثنائی (مثل مصر) نیز وجود دارند که "مساوی کردن" فقط پول بدور ریختن است، ولی این شرایط باید در پرتو مبارزه سراسری امپریالیسم جهانی و ضروریات سیاسی - نظامی آن ارزیابی شود.

اعتبارات بین المللی امروز - صندوق جهانی پول

صندوق جهانی پول در برتون وودز در ۱۹۴۴ آغاز بکار کرد. اهداف بین المللی آن عبارت بود از:

کوشش برای اجتناب از انتقال معضلات اقتصادی بوسیله سیاستهای بیچاره

ارزهای جدیداً ایجاد شده، قرض میدهد. همچنین بنویه خود، نرخ بهره مطالبه شده از مصرف کنندکان صنعتی را تعیین میکند. سایر معیارهای کنترل و محدود کردن اعتبارات عبارتند از سپرده های مخصوص که بانکها به بانکهای مرکزی پرداخت میکنند و سپس از سهم ذخایرشن حذف میشود.

چنین شرایطی که بانکهای تجاری را تبدیل به پادوهای بانک مرکزی و دولت میکند، در عوض امتیازاتی برایشان دارد. بانک مرکزی ضمانت میکند که در

"تورم کنترل شده در واقع دست کشیدن از همه قروض، از جمله قروض ملی، بطور دائمی و آهسته است. با اینکار هزینه تولیدات غیر انتفاعی و حمایت شده از جانب دولت، طی یک دوره طولانی بدous کل (جامعه میافتد)"

ص ۱۸۷

درواقع برای دارندکان سرمایه، آلترناتیو واقعی دیگری بجز قرضه ملی وجود ندارد، مگر اینکه در کمپانی های صنعتی با سودآوری پائین سرمایه کذاری کنند، و یا در بانکها که نرخ بهره منفی برقرار است. تنها امکان واقعی، خارج کردن سرمایه است که دولت میتواند بوسیله مقررات ارزی کنترلش کند. دولت برای فائق آمدن براین مشکلات میتواند سهام شاخص دار، یا سهام کوتاه مدت با نرخهای بپره بالا عرضه کند. ولی اینکارها فقط بطور کوتاه مدت جلوی مشکلات جریان سرمایه را میگیرد و مضل خدمات را هم اضافه میکند. صاحبان قرضه های خارجی معمولاً میتوانند برمشکلات تورم فائق آیند، زیرا قرضه ملی را بصورت ارز قویتری در دست دارند. بطور مثال در حالیکه استرلینگ سقوط میکند، آنها بجای بپره منفی نرخ بهره دوبل دریافت میکنند. دلیل سرازیر شدن عظیم سرمایه به لندن پس از سقوط پوند، تاحدودی از همینجا آب میخورد. والته حتی متعصب ترین هواداران کینس نیز نیتوانند ادعا کنندکه این شکل خدمات وابسته به قرضه سودمند است.

"دروهد قرضه های خارجی، البته موضوع فوق میکند. پرداخت بپره برای اینها هزینه ای برای موازنۀ پرداخت هاست."

(پتروز، دادائی خصوصی و عمومی، ص ۱۳۷)

کرچه کسری مالی مشکلاتی بوجود میآورد، سرمایه ملی تا زمانیکه خود دولت قادر به پرداخت قروض باشد، میتواند به اینکار ادامه دهد. آیا حالاً نقطه کسیختگی در هنگام وقوع بحران معلوم شده است؟ افزایش بدھی های سرمایه ملی در داخل، باضافه افزایش موازنۀ پرداختهای ناشی از کاهش بهای ارز، نشاندهنده ضعف ساخت سرمایه داری هستند؟

اگر علت بحران سرمایه داری وفور فوق العاده **کمالهایی** است که به بازار میرسند و **بلوکهای امپریالیستی** وجود ندارند، اینرا باید امروزه میتوانستیم ببینیم. رقابت سبعانه در "بازار جهانی اشتغال شده" میتوانست منجر به نلاش سرمایه ها برای افزایش طرفیت رقابتی در سطح دولتی، بكمک دوره های رقابت جویانه کم ارزش کردن ارز، بريا کردن سدهای تجاری و کنترل ارزی و محدود کردن جریان اعتبارات از یک سرمایه به دیگری کردد. اضلال سرمایه ها از جانب رقبایشان با خوشحالی استقبال میشند و بازار داخلی و خارجی شان توسط همین رقبا تسخیر میگردید. در آنصورت با بحران نامتقارنی مواجه بودیم که سرمایه های ضعیف ترداگان شده و قویترها روی لشه آنها بھبودی را به صحنه میاوردند.

وقتی پیش نویس این مقاله شروع شد، جلسه وزیران دارانی کشورهای اصلی بانک جهانی پول در لندن برگزار شد. در جریان پایان این میتینگ، "کفت و شنود" بین کشورهای صنعتی و "جهان سوم" شروع شد. هیچ کس ادعا نخواهد کرد که این نشاندهنده غالب شدن بمرزهای ملی سرمایه داری، یا پایان یافتن رقابت است. از طرف دیگر، اگر چنین قرارهایی را بحسب

کردن همسایکان، از جمله تعریفهای کمرکی و کم ارزش کردن ارزها بصورت رقابتی، و محدود کردن اعتبارات بین المللی. حکومتهایی که مشکلات سخت اقتصادی داشتند میتوانستند از اعتبارات صندوق جهانی پول برخوردار باشند، با این شرط که از کرایشات حباب طلبانه اجتناب می‌ورزیدند و اقدامات ریاضت کشانه در داخل کشور اعمال میکردند. بوسیله این اقدامات تعادل تدریجی حاصل میشد که مشکلات موازنه پول فراهم کرد.

۱۹۶۴ انگلیس از **بانک‌های مرکزی** قرض گرفت و برای بازپرداخت آن از صندوق جهانی پول قرض گرفت.

۱۹۶۴-۸ انگلیس برای جبران کسری حسابهای جاری یک میلیارد پاوند از صندوق جهانی پول قرض گرفت.

۱۹۶۸ کانادا در بحران است، صندوق جهانی پول نجاتش میدهد.

۱۹۶۹ فرانسه بهای ارز خود را کاهش داد و سپس اعتبار یک میلیارد دلاری از صندوق جهانی پول فراهم کرد.

(آمارها براساس تیو، **همکاری پولی بین المللی ۱۹۶۵-۱۹۷۵**) امکان دستیابی به وجوده صندوق بین المللی پول به هیچوجه از کشورهای واحد اهمیت دریغ نیشود، و این امکانات فواید زیادی در بردارند. گذشته از وامهای انگلیس که در بالا ذکر شد، به ایتالیا در سال ۱۹۷۴، وقتی نورشکسته شده بود، ۱/۶ میلیارد دلار وام داده شد (این وام با حمایت **بانک‌های مرکزی**، وجود حایتی EEC وغیره تکمیل شد، ولی برای سادگی مطلب، توجه ما روی صندوق جهانی پول مرکز میشود). این شکل وام بین المللی، در واقع بعنوان انتقال ارزش اضافه از سرمایه قویتر به ضعیف تر عمل میکند، زیرا نرخ بهره ۲۰٪ برای وامهای صندوق بین المللی) بهیچ وجه جبران هزینه های اجرائی و تورم را نمکند. این پروسه مساوی کردن از راههای دیگر نیز عمل میکند، همیشه کمتر ارتقاضی سرمایه های ضعیف تر به آنها پرداخت میشود و سرمایه های قویتر با اعتراض زیاد اجازه رسمی صادر میکنند در EEC این واقعیت وجود دارد که "پاوند سبز" - نرخی که انگلیس مواد غذایی EEC را میخرد - بمدت بیش از یکسال درسطح قبل از تنزل پاوند ثابت ماند، که این بیانگر کمک هزینه عظیمی برای پرداخت های مواد غذایی انگلیس بود. همچنین کمکهای منطقه ای EEC به کشورهایی چون ایرلند، ایتالیا و انگلیس از وجود مرکزیش، پیش روی ما قرار دارد (که عدتاً مالیاتی روی دوش سرمایه داری آلمان میباشد). در کنفرانسیهای بین المللی اخیر در مورد آینده کشتی سازی ژاپنی ها، خودشان تولید کشتی را محدود کردند. اکر رقبات بیطرفانه بود، ژاپن میتوانست ۹۰٪ بازار جهانی را بدست بگیرد، ولی در چند سال آینده خودش را به ۵۰٪ محدود کرده است. کفت وشنود اخیر شمال - جنوب کمتر از آنچه سرمایه های ضعیف انتظار داشتند، ثمر داشته است ولی ترمیم قروض و تهیه وجوهی جهت تثبیت قیمت کالاها لاقل جلوی اصلاح اقتصادیشان را در حال حاضر خواهد کرفت. مجدداً، ضمن اینکه امیدواریم در مورد هیچیک از این فاکتها یا کرایشات مبالغه نکرده و مدعا ظهور "فوق سرمایه داری" نشده باشیم، در عین حال وجود این موارد اهمیت دارد و نشان میدهد که بسط اعتبارات از سرمایه های قویتر به ضعیف تر در صورت بحران به این معنی است که :

۱) هیچیک از سرمایه های اصلی در آینده نزدیک متلاشی خواهد شد.

۲) گراشات درجهت حکومت های مطلقه، چنگهای تجاری و غیره، در آینده نزدیک محتمل نیستند.

در حقیقت، وجود این اقدامات و توان سرمایه های مسلط بعنوان پشتونه آنها نابالغی بحران اقتصادی روز را ترسیم میکند.

در ابتدا، صندوق جهانی پول بیشتر بصورت یک بانک خوب و مستحکم قرن

ظاهرسازی مغض بگذاریم، پیش بینی در مورد احکمیری بحران بیهوده خواهد بود. کل تاریخ سرمایه داری از ۱۹۴۵، در جهت بین المللی کردن سرمایه پیش رفته است. اکر چه سرانجام، این پروژه غیرممکن است، ولی میتواند "تغییر و تحول" یافته و شکل بحران آتش را تعیین کند.

نایابی هرسرمایه ملی روی بقیه تاثیر **فاجهه آمیز** ونه سودمند، خواهد داشت. اکر بعنوان مثال انگلیس یا ایتالیا سقوط کنند، سرمایه های قویتر مجبورند سرمایه کذلری های عظیم خود را در این مناطق سوخته شده محسب کنند. همچنین بازارهای صادراتی اصلی در این کشورها یکشبی ناپدید میشوند و واردات ارزان از این کشورها (بعنوان مثال اجزاء انگلیسی ماشینهای ژاپنی) پرداختها را برطرف میکرد. البته آنچه نادیده گرفته میشد این بود که کسر

درآمد یکی، اضافه درآمد دیگری بود. در سالهای ۱۹۵۰، ژاپن و آلمان دارای کسری مالی بودند و امروز اضافه درآمد دارند. عکسش در مورد انگلیس، فرانسه وغیره صدق میکند. در کنار صندوق جهانی پول، بانک جهانی هم تاسیس شد که هدفش سازمان دادن اعتبارات برای مناطق توسعه نیافته بود. بیشتر این اعتبارات در پروژهای زیربنایی برای تسريع جریان مواد خام به نواحی صنعتی بکار رفت. کینس از ایجاد ارز بین المللی برای تجارت جهانی طرفداری میکرد، تا از این طریق پرداخت ها بوسیله اتحادیه بین المللی نقل و انتقالات بانکی (مثل موسسات داخلی نقل و انتقالات بانکی) انجام شود و حساب میکرد که همه کشورها ذخایر پولی خود را به بانک جهانی واریز خواهند کرد.

طرح اولیه صندوق جهانی پول، در مورد نرخ های ثابت مبادله، مدهاست که موده و بخال سپرده شده است. این طرح تغییرات ساختی سرمایه های مختلف را، که "ارزش" ارزهای خود را تغییر میدادند، بحساب نیاورده بود. در حالیکه صندوق جهانی پول کم ارزش کردن ارز سرمایه های ضعیف تر را مجاز میدانست، در مورد تجدید قیمت کذاری ارزهای کم قیمت از قبیل بین و مارک، که همین کم قیمت کردن باعث ترقی سریع صادرات این کشورها در سالهای ۱۹۶۰ شده بود، کاری از دستش ساخته نبود. بدنبال لغو نرخهای ثابت مبادله، سیستم "مارپیچ" که اجازه نوسانات ارزی در محدوده مشخصی را میداد، مورد قبول قرار کرفت. روشن است که قراردادهای لافزنانه مالی تناقضات ساختی سرمایه را فقط در ظاهر حل میکند. کوشش سرمایه های ملی در بالا نگهداشت ارزهایشان زیرآب ذخایر طلا و ارزشان را میزند، ورشکستکی قریب الوقوع ایتالیا و انگلیس نیز از هینجا سرجشمه میگیرد. از طرف دیگر حفظ ذخایر و تنزل ارز نیز چرخش جدیدی به مارپیچ تورم میافزاید. سرمایه داری فقط میتواند اختیار "انتخاب زهر مناسب" را داشته باشد.

امروزه، سرمایه ها ترجیح میدهند تقاضای وام از صندوق جهانی پول بگذرد و ارزش ارز خود را بالا نگهداشتند (از جمله وام ۴ میلیارد دلاری به انگلیس). با اینکار ضمن حفظ ذخایر خود، از کاهش ارزش ارز بخاطر تصحیح موازن پرداختها - جلوگیری میکنند. کم ارزش کردن ارز کار پر مخاطره ای است و راه حل آسانی برای کسری پرداختها نیست. برای موفقیت در این امر، افزایش درآمدهای صادراتی باید از کم ارزش کردن ارز بیشتر باشد. هر قسمت از ۱۰٪ که موجب ۵٪ نوسان در صادرات شود، معطلات پرداختها را شدیدتر خواهد کرد. بعلاوه، کم ارزش کردن ارز فشارهای تورمی در داخل کشور را افزایش میدهد و هزینه واردات را زیاد میکند. کوشش برای کنترل مورد اخیر منجر به اعمال تلافی جویانه میشود.

"کاهش بهای ارز ملی، سرمایه را سودآورتر و دو سطحی بین المللی دارای نتوان رفاقت بیشتری میکند. ولی از آنچا که همه ملتها مستقل قدرت کم ارزش کردن ارز خود را دارند، کم ارزش کردن ارز در

بعضی کشورها منجر به اقدامات تلافی جویانه سایر کشورها میشود. نهایتاً، قدرت واقعی ساخت سرمایه، و نه ساخت پول، ظرفیت رقابت نسبی ملتهای مختلف را تعیین خواهد کرد.

(ماتیک ، مارکس و کینس ، ص ۱۸۳)

آلترناتیو کم ارزش کردن ارز و خارج شدن ذخایر ارزی، تقاضای اعتبار از صندوق جهانی پول است. این تقاضا، چنانکه لیست زیر نشان میدهد، پیش از سالهای ۱۹۷۰ توسعه یافته بود.

۲- انگلیس از صندوق جهانی پول وام کرفت، زیرا ذخایرش بخارتر ترس از کم ارزش کردن ارز کاهش پیدا کرد.

۴- ایالات متحده امریکا ۱۲۵ میلیون دلار از اعتبارش را صندوق جهانی اعتبار به سرمایه های مصیبت زده اختصاص یافت. این اقدامات حتی از تایید کینس برخوردار و مشابه نظراتی بودند که او سی سال پیش دفاع میکرد. ولی حل مشکلات ناشی از کنیدکی سرمایه داری، با ایجاد هرچه بیشتر سرمایه جعلی، چیزی جز اوتوبی نیست:

"تمهادلیل عقلانی برای توضیح کسری مالی این است که میتواند اثرات بحوان را به تاخیر بیندازد... عین همین وظیفه بعده ذخایر بین المللی پول گذاشته میشود، تا بحران پولی به تقویق افتاده و یا کلاً از وقوع آن اجتناب شود... بخلاف تمام شواهد، تعویق بحران پولی براساس این فرض است که گوایشی در جمیت تغذیل خارجی وجود دارد و قادر به عملکرد است" (ماتیک ، همانجا ، ۲۲۸)

ما بطورقطی اظهار میکنیم که هیچگونه سمت کیری در جهت تعادل در اقتصاد بین المللی وجود ندارد، مکر اینکه مربوط به رکود باشد. ولی بدون شک این حالت وجود دارد که قراردادهای بین المللی اعتباری (که بوسیله عوامل دیگری تکمیل میشوند) تاکنون جلوی سقوط سرمایه های اصلی را در موقع دشوار کرته اند. درست همانطور که دولتهای چنین کشورهایی جلوی اضمحلال بخشاهی کلیدی داخلی را کرفته اند. در سطح کشورهای کوچکتر نیز شاهد همین رویداد هستیم. مثلًا زمانیکه زئیر خود از عهد حمل مسائلش برنيامده بود، عملیا نجات از جانب سایرین به اوج رسید. حتی اقتصاد کاملاً مترونک مصر، که امید کمی به بهبودی اش میرود، خون تازه ای از اعتبارات اوپک و صندوق جهانی پول دریافت کرده است.

چشم اندازها : سوپر کاپیتالیسم و دولت ملی

آمیزیسم نیز قادر است تحلیل سطحی از موضوع مشخصی بدست بدهد. نشیره "انقلاب جهانی" (پیرو منطق لوکزامبورگ) بعد از سالها پیشگویی در مورد بروز جنگهای تجاری و استبداد مطلقه، ناگهان مستله مساوی کردن بحران در سطح بین المللی را کشف کرده است - اگر چه سایر بخشاهی ICC. "مستبدانه" به راه خود ادامه میدهد. "انقلاب جهانی" شماره ۱۲ از واهمهای ایالات متحده امریکا به سرمایه های ضعیف تر، که از هم پاشیدگی شان را به تعویق می اندازد، صحبت میکند و همچنین بحث تورم مجدد در ژاپن و آلمان را پیش میکشد. علل این اقدامات چیست؟ بخارتر امکان دانی عالمیانه با اقتصاد مارکسیستی از قایمی مالی هم پانیین تراست.

ولی حتی اگر "انقلاب جهانی" از تاریخ درس نگیرد، بورژوازی میگیرد و قوع ۱۹۲۹ آنرا مصمم میکند که جلوی تکرارش را بکیرد. تصویب قراردادهای مستبدانه (تعرفه های کمرکی، محدود کردن اعتبارات بین المللی، کم ارزش کردن ارز بطور رقابت امیز) بسرعت منجر به چنان فاجعه اقتصادی میکردد که سرمایه داری با خوش بینی بسیار کمی قادر به مواجهه با آن است. اکرچه، در درازمدت نیتواند از چنین اقداماتی اجتناب کند، ولی در کوتاه مدت از هر حریه ای برای به عقب اندختن آن استفاده خواهد

۱۹ عمل میکرد. دریافت هر سرمایه اکیدا به نسبت پس اندازش در صندوق مرکزی صندوق بین المللی پول بود. ولی، از آنجا که در پایان سالهای ۱۹۶۰، بیشتر این وامها به سرمایه های ضعیف تر داده شده بود، در ۱۹۶۷ در ریودوزانی اعتبارات جدیدی بوجود آمد که بهیچوجه با پس انداز کشورهای مورد بحث پشتیبانی نمی شدند و فقط زانده تورمی ذخیره پولی جهان بودند. در هریک از سالهای ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳ جمیا ۹۵۰۰ میلیون دلار تقویت کننده ای داشته باشد، زیرا امکانات اعتباری دیگری بوجود میآورد... کشورها، برای ترقی موضع اعتباری خود، در جستجوی وام از صندوق جهانی پول برمی آیند"

(س. بوبستان، قایمی مالی ۱۹۷۷/۴/۲۱)

در حقیقت ایده های کینس با تقویت صندوق جهانی پول، ایجاد و توسعه SDR - که ایالات متحده میخواهد بتدریج جایگزین طلا کند - و با بسط عمومی اعتبارات در برابر بحران، نقش سراسری پیدا کرده اند. هدف مقابله مستقیم با ۱۹۲۹ است.

کذشته از قروض ایتالیا در ۱۹۷۴ و انگلیس در ۱۹۷۶، که غالباً ذکر میشود، قروض سرمایه هایی از قبیل بزریل، مکزیک و کانادا نیز بطور فاحشی افزایش پیدا کرده اند. درحقیقت،

"ظیمه توین کسروی جاری بود اختیاً متعلق به کشورهای غیر نفتی در حال توسعه است، که از ۱۱ میلیارد دلار دز ۱۹۷۳ به ۳۸ میلیارد دلار در ۱۹۷۵ جهیده است".

(قایمی مالی "بررسی بانکداری جهانی" ، ۱۹۷۷/۴/۲۵)

برای جلوگیری از اضلال سرمایه داری پرتغال، وامهای از طرف صندوق جهانی پول ترتیب داده شد و حالا که انتخابات، حکومت "طممنی" در اسپانیا بوجود آورده، در انجا هم باید منتظر همین روند بود؛ یعنی کشوندن کانالهای اعتباری ارزانتر از بازار اروپائی دلار. با اتخاذ این سیاستها سرمایه مجبور است وامهای مجردی برای پرداخت قروض قبلی بدهد. عده ۱۰ میلیارد دلاری که هریک از کشورهای بزریل و مکزیک به بانکهای ایالات متحده مقرضند، باید سال بعد بازپرداخت شود. درمورد انگلیس که قروض بالای ۲۰ میلیارد دلار است، اوضاع چنین است:

"... بازپرداختها دو ۸۴ - ۱۹۷۹ به سنگین توین حد خود خواهد رسید و نفعه اوج آن ۱۹۸۱ خواهد بود. در این شق سال بیش از ۱۷ میلیارد دلار باید بازپرداخت شود."

(HMG گزارش پیشرفت اقتصادی شماره ۸۶ مه ۱۹۷۷)

تنها راه ممکن برای پرداخت این قروض، چاپیدن یکی برای پرداخت بدیگری است، یعنی توسعه باز هم بیشتر اعتبارات. پرو و زئیر اخیراً برای دومن بار از عهده پرداخت قروض خارجی خود برنيامده اند و وسائل نجات با عجله برایشان جور شده است.

درنظر اول، این موضوع که مدافعان پول استوار فعلًا نظر بورژوازی را بخود جلب کرده اند، ممکن است با نظر اتخاذ شده در مقاله متناقض بنظر آید. اما سیاست روز را میتوان بصورت "فریدمان در داخل، کینس در سطح بین المللی" خلاصه کرد. حکومت ها در داخل، عموماً بودجه های ضد تورمی ارائه داده، برنامه های ریاضت کشانه بکار میبرند، درحالیکه درسطح بین المللی سیاست توسعه اعتبارات تورمی اتخاذ میکردد. "فریدمان در خانه" بمعنی یک دوره حکومتها دست راستی یا "میانه رو" از نوع سوسیال دمکرات است. درنتیجه اخیراً شاهد برکناری رژیمهای سوسیال دمکرات در سوئن، استرالیا، اسرائیل و جاهای دیگر بودیم. حضور فعلی چنین حکومت هایی در آلمان و انگلیس فقط بخارتر این است که ایدئولوژی اقتصادی جناح راست سرمایه داری را پذیرفته اند. مجدد آ، بخلاف رژیونی های "انقلاب جهانی"، این "سرانجام" هوشهای رای دهندهان بیشکل که کاه

موفق و کاه شکست خورده هستند " نیست که سرمایه واقعاً به رژیمهای دست چپی احتیاج پیدا میکند، بر عکس همه این شواهد بیانکر نیازهای واقعی سرمایه است .

نتیجه گیری

له شدن واقعی سرمایه داری زمانی فراخواهد رسید که مکانیزم های متعادل نخواهند بود و به قلب سرمایه نیز با همان شدت ضربه خواهد زد . اینکونه " مساوی کردن " بحران فقط بنفع انقلاب پرولتاری آینده است .
پایان

ضیح متوجه: مقاله فوق در نشریه " چشم انداز انقلابی "، ارکان تئوریک " سازمان کارکران کمونیست در سال ۱۹۷۷ چاپ شده بود. ترجمه فارسی از متن انگلیسی در اون ۱۹۸۴ صورت گرفت .

زیرنویس ها

۱ - رجوع کنید به " انباشت تناقضات ، یا تتابع اقتصادی لوگرامبورک " در " چشم انداز انقلابی " .
۲ - " معذالت ، " انتقال " ارزش اضافی انباشت شده ، از یک شاخه تولید به شاخه دیگر ، فقط به شکل سرمایه پولی میتواند صورت کیرد .
روزا لوگرامبورک ، آتشی - کرتیک ص ۹۶
۳ - رجوع کنید به ماکوتو ایتو ، " شکل تئوری بحران مارکس " ، در بولتن کنفرانس اقتصاددانان سوسیالیست فوریه ۱۹۷۵
۴ - بعنوان مثال جزو انتراسیونالیسم / انقلاب جهانی فساد سرمایه داری که تورم را چنین تجزیه و تحلیل میکند: " تورم سلطان سرمایه داری مدرن است و مخارج غیرتولیدی عده ترین منبع تغذیه آن میباشد ."
(ص ۲ ICC مخفف)

کرد و سلاح کلیدی در این مورد **بسط اعتبارات بین المللی** است . پیدا کردن شواهد توسعه اعتبارات مشکل نیست :
" آخیراً صندوق جهانی پول بودسی مخصوصی در مورد قرضه های بین المللی انتشار داده است که نشان میدهد حجم وامهای بین المللی تا سال پیش ، ۷۴۰ یا ۹۵ بیلیارد دلار افزایش یافته است "

(گاردن ۱۹۹۷/۶/۹)

اگرچه عده این قرض ها از طریق بانکهای امریکانی بوده است ، نقش کیفی صندوق جهانی پول افزایش یافته است ، هرچند وامهای آن بستگی به سیاستهای اقتصادی و سیاسی امپریالیسم ایالات متحده دارد .

" حتی یک وام متعادل از جانب صندوق جهانی پول میتواند تاثیر بسیار کننده بین المللی ، در سطح مالی، مواجه با ورشکستگی شوند . این مسئله انحطاط باز هم بیشتر سرمایه هایی را که در حال حاضر قویتر هستند و ناتوانی اینها را در حمایت از سرمایه های ضعیف تر موجب خواهد شد . بعضی اوقات نشانه های این روند را میتوان تشخیص داد :

" مشکل فعلی این است که منابع صندوق جهانی پول خیلی محدودند - حدود ۴ بیلیارد دلار از قابل استفاده و تبدیل، پس از تقاضاهای وسیعی که اخیراً شده است ."

(قایم مالی، " برسی بازداری جهان "، ۱۹۷۷/۴/۲۵ ، ص ۱۴)

ولی ذخیر سرمایه واقعی (اوپک) و جعلی (SDR وغیره) برای مداوای سرمایه داری مريض هنوز آنقدر وسیع است که بتوان گفت اتهای سرمایه داری هنوز در مقابل ما نیست .

با اینحال سرمایه داری قادر نیست مرزهای دولت ملی را که چارچوب رشدش بود، درهم بشکند . کوشش برای ایجاد سرمایه بین المللی و بانک جهانی مشترک، و ازین بردن کرایشات " ملی کردن " سرمایه ، چیزی جز اوتوبی سرمایه داری نیست . بوخارین این مسئله را سالها پیش در ۱۹۱۵ در امپریالیسم و اقتصاد جهانی خاطر نشان کرد . ولی خاطره بحران ۱۹۲۹ بدین معنی است که سرمایه حتی المقدور برای تحقق این اتوبی تلاش خواهد کرد، اگرچه تاکنون حرکتش درجهتی **کاملاً مخالف** آنچه در صورت اوجگیری بحران باید بکند، بوده است .

ضمن تعمیق بحران، کرایشات مساوی کردن بحران از طرف سرمایه های قویتر (امریکا، ژاپن و ...) مطرح میگردد، تا جلوی عوایق سیاسی و اقتصادی آن از جمله روی کارآمدن حکومتها مطلقاً میرسد و یا انحراف به بلوك شرق کرفته شود . ولی همچنانکه بحران " اوج میکیرد "، ارزش اضافه برای چنین اقداماتی کافی نخواهد بودو قدرت های زورمندترای برای نجات اقتصاد داخلی خودشان مجبور به نفی اقدامات " مساوی کردن " بحران، که تاکنون روابط بنیادی امپریالیستی را تسکین داده است ، خواهد شد . همچنین، آنها مجبور به اجرای اقدامات مستبدانه خواهند شدکه اقتصاد جنگی را بهمراه خواهد داشت . در این دوره، آلترناتیو بی بدلی جنگ یا انقلاب پرولتاری مطرح خواهد شد . ولی هنوز راه درازی تا آن موقع در پیش است .

علت پائین بودن سطح مبارزه طبقاتی در چند سال گذشته را باید درسطح بحران جستجو کرد . وقتیکه بعد از سالها " کامیابی " اولین ضربه بحران شروع شد، طبقه کارگر عکس العمل بسیار مبارزه جویانه ای نشان داد، اگر چه هنوز شرایط جدید را موقتی می پندشت . ولی بحران، بعنوان یک " وضعیت معمولی "، آن مبارزه جویی اولیه را کم کم تحلیل برده است، و موازنہ بعد از ۱۹۷۴ طبقه را متقادع ساخته است که بحران به سطح بالاتری ارتقاء نمی یابد .

چشم انداز سالهای آینده ، دوران طولانی رکود اقتصادی خواهد بود، که با دوره های کوتاه توسعه همراه با تورم، که ضمن آن سطح بیکاری کمی تنزل میکند ولی سطح معیشت همچنان سقوط خواهد کرد، مشخص میشود . تا

موقعیکه سرمایه های اصلی دوام آورند (و تا موقعیکه هیچیک از جنگهای محلی تبدیل به جنگ اصلی امپریالیستی نشود) ، سرمایه داری قادر است لنگان لنگان به حیات توأم با رکود تورم زای خود ادامه دهد . چنین چشم اندازی که همراه با فرسایش تدریجی سطح معیشت و سطح بالای (ولی نه چندان خیم) بیکاری است و همچین بحران های شدید محلی (اکرچه قابل کنترل باشند) را بهمراه دارد، بحران اجتماعی را به شدت ارتقاء خواهد داد و احتمالاً بهترین شرایط را برای بلوغ آکاهی طبقاتی مهیا خواهد کرد . در درازمدت ، کرایشات طرفدار مساوی کردن بحران نمیتوانند برمسنله بنیادی انباشت سرمایه – یعنی تنزل نرخ سود فائض آینند . این کرایشات نشاندهنده این حقیقت هستند که تاثیرات بحران محدود به

پیرامون سرمایه